



۱۲۶
۷-۵

مکتب دهر قورس ۷۲ ۱۵۰۰

۱۳۷۷، ۴، ۹

در ۲۴۲۰
(۹۹۵)

۱۳۷۷، ۴، ۹

در ۲۴۲۰



۱۲۶	
۱۹۷۴۵	
موضوع:	نام کتاب:
زبان:	مؤلف:
تعداد جلد:	موضوع:
تعداد صفحه:	مصحح:
تاریخ انتشار:	ناشر:

۱۲۶
۷-۵

مکتب دهر قورس ۷۲ ۱۵۰۰

۱۳۷۷، ۴، ۹

در ۲۴۲۰
(۹۹۵)

در ۲۴۲۰

در ۲۴۲۰



۱۲۶
۱۹۷۴۵
ریوان
فابی
نظام استراری
عبه اله
سنة
۹۹۷

نظام استراری

۹۹۷

در ۲۴۲۰

۱۲۶
ق-۷

۱۲۶
۱۴۹
۱۹۷۴۵

ریوان
فابی
نظام استرابی
عبه له
سنة
۹۹۷

۱۲۶
ق-۷

۱۲۶
۱۴۹
۱۹۷۴۵

ریوان
فابی
نظام استرابی
عبه له

۷۲
۱۵۰۰

۱۳۲۷/۴/۴

نظام استرابی
ریوان

۹۹۷

(۹۹۵)

نظام استرابی
ریوان
فابی
نظام استرابی
عبه له
سنة
۹۹۷

نظام استرابی
ریوان



۷۲
۱۵۰۰

۱۳۲۷/۴/۴

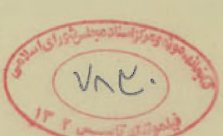
نظام استرابی
ریوان

۹۹۷

(۹۹۵)

نظام استرابی
ریوان
فابی
نظام استرابی
عبه له
سنة
۹۹۷

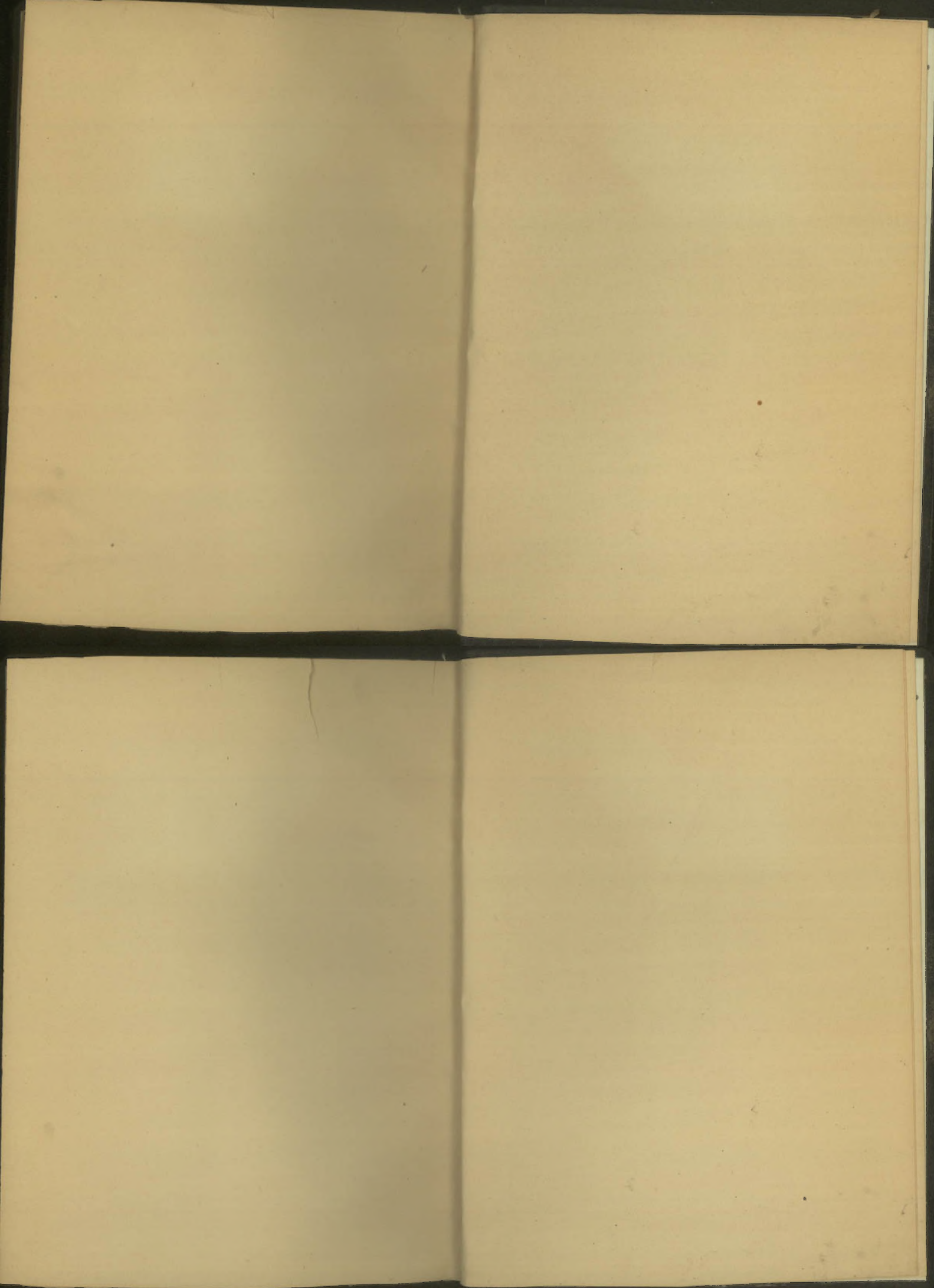
نظام استرابی
ریوان

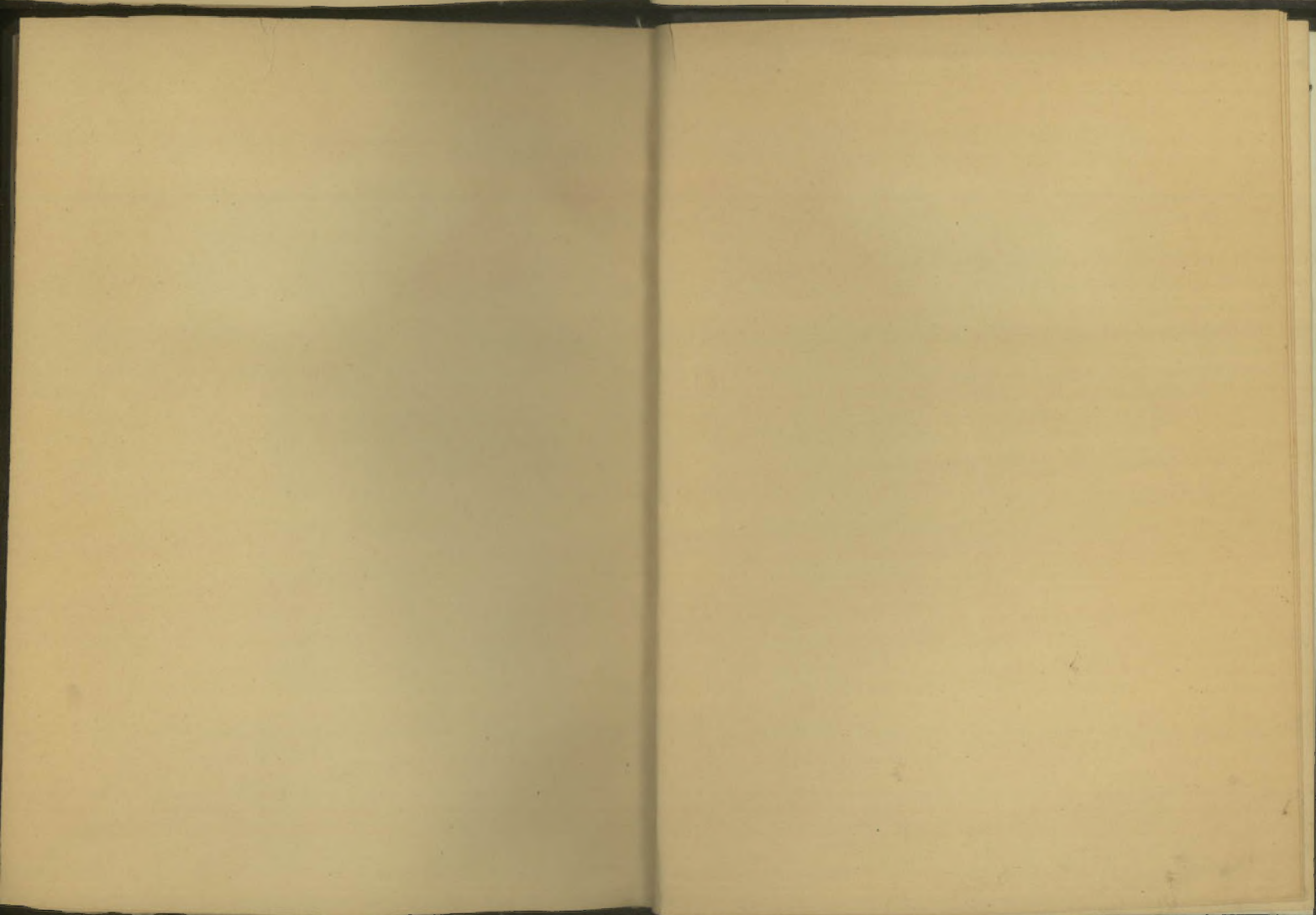
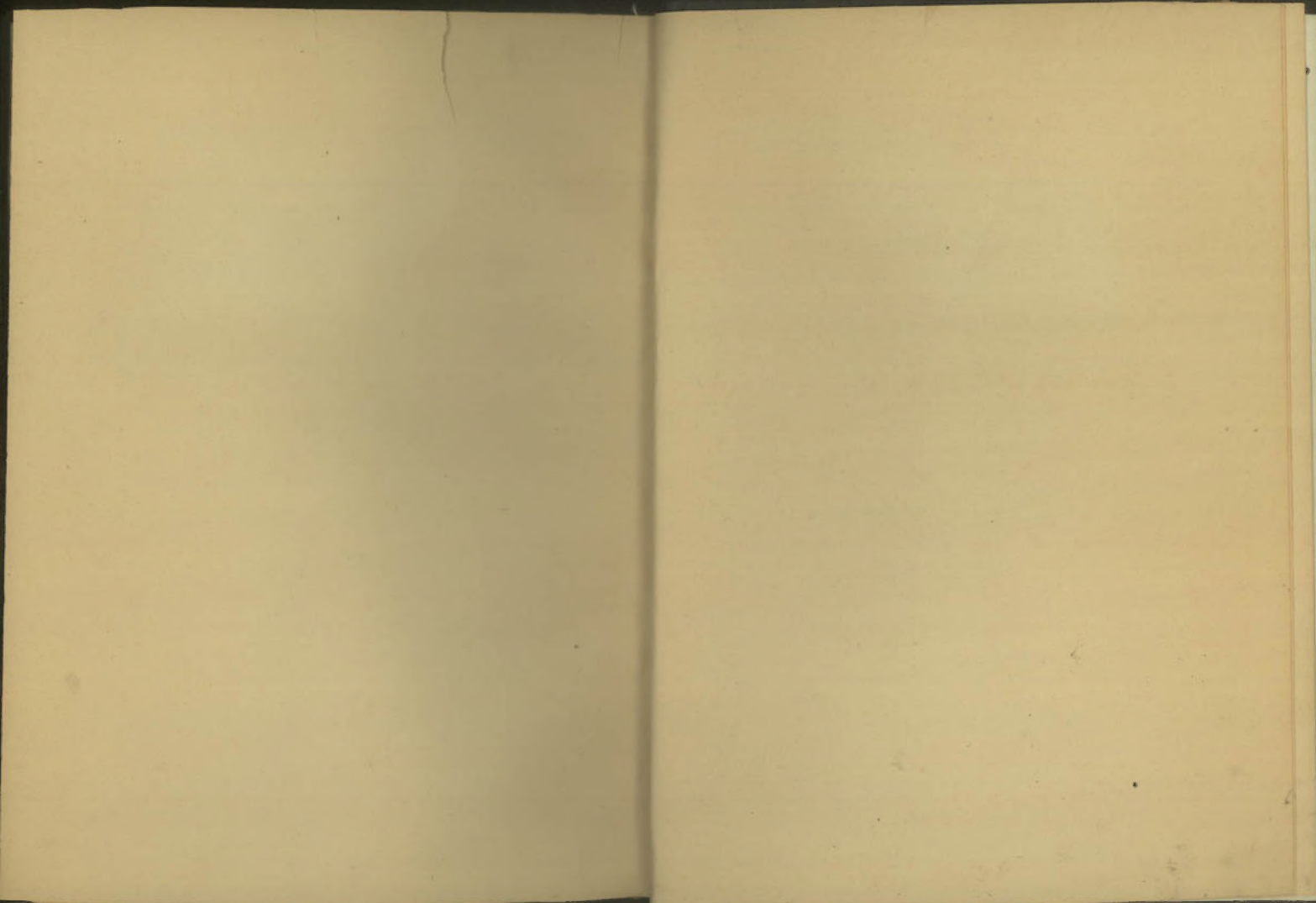


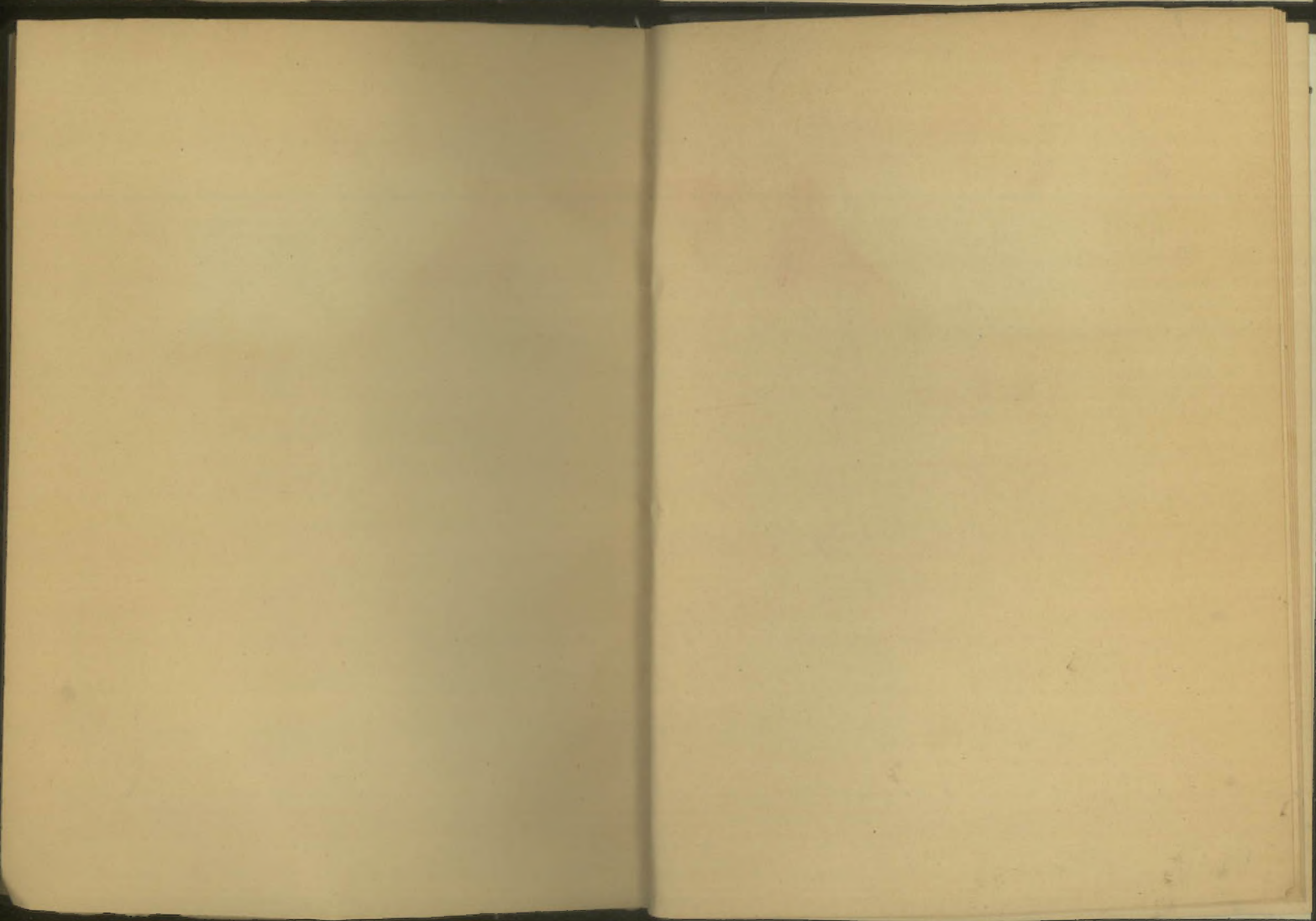
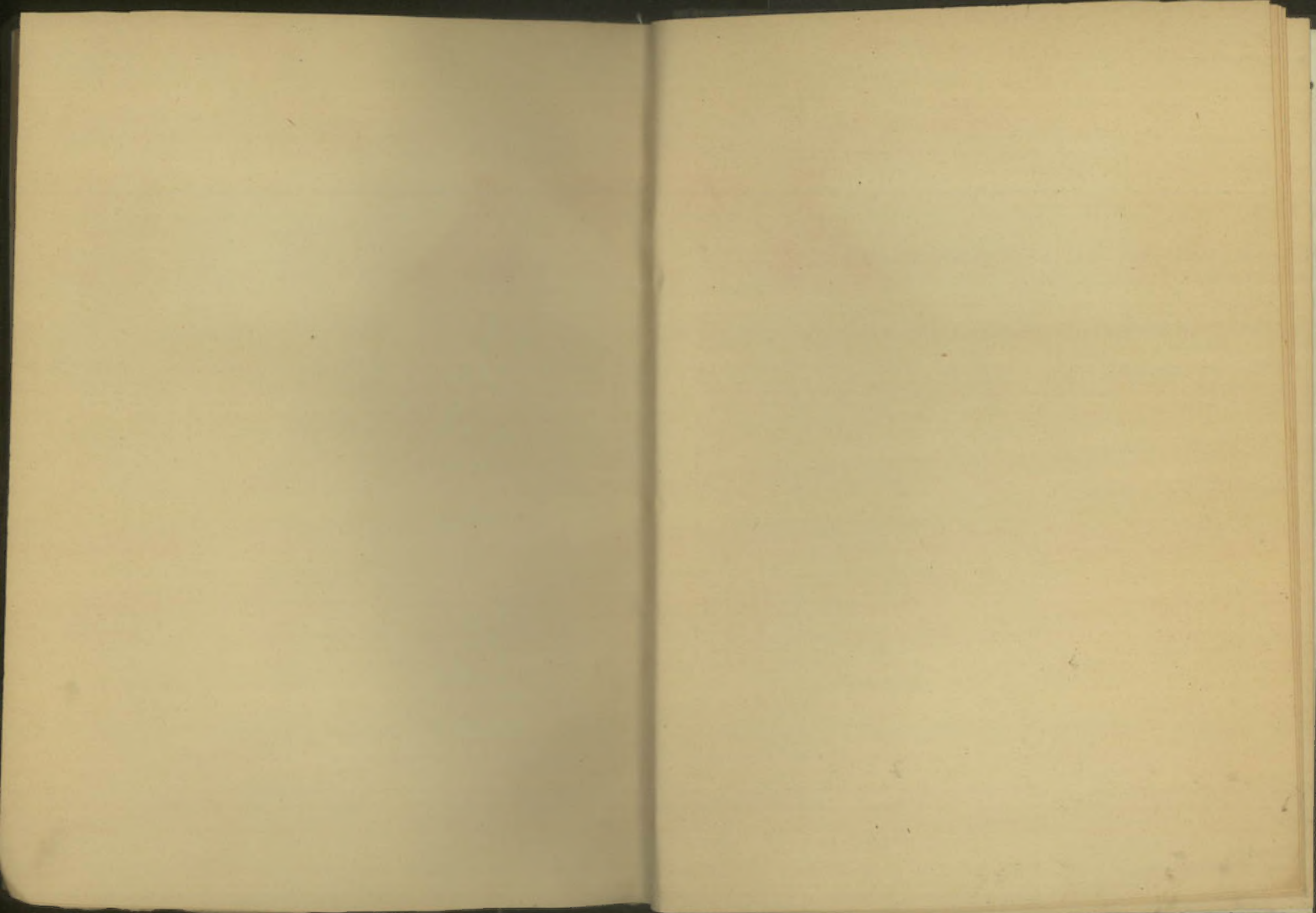
179

Y-U

179









و در تو هر چه که گنجی که در این دهر
 شد بر کار و اهلش تا انداختن و اهلش
 تا شد و پستک و خلاق و باطنش و اهلش
 ای که فرزندش و اهلش و اهلش و اهلش
 آفتاب این عالمی چنانکه در
 لعل کان در همه ایام تو و اهلش و اهلش
 خدایت بخور و در حق او که در
 آفرینش و اهلش و اهلش و اهلش
 کارش رست و اهلش و اهلش و اهلش
 جانت هر چه که در این دهر و اهلش
 غایب آن که در تو نیست و اهلش
 این و در دست او ایام تو و اهلش
 که در دست او ایام تو و اهلش
 نیست در دست او ایام تو و اهلش
 انوار حق در افرینش و اهلش

در این کتاب
 در این کتاب

محراب شب بحر زار پیش آمد
 جو که لشکر عشق ز ملک جان گذارد
 آنکه که در شک طرد است که منبریا
 جاکشیم ز قیامت و جور اگر کاروان
 اگر نه الله فراغت زمانه و دوزخ
 زانکه من شرم نیست و دوزخ
 زنده تر مرا آن که کان ابرو
 آبی به پاکه تیرش که بر شرم در راه

که بجز ره ز قیامت شاه و ز تاج
 الم بدست غلت کش زان میان کبر
 سبب بر کس که احوالیت در زنج
 نصیب باشد و جور و جفا به وقت و
 چنان است که یازده نماند و غیر
 نماند بهر چه یار بهست و رانای
 بهر کج که نایم زدی که سپید
 دلائی مغرور است ای هر کل ایمر

اصلاح و ترقی کی خاطر

ششمنی که دست چپ اند بر کاس
 کوی جهان بگذازد دلشده حریف
 فروغ عارض بخشش با مکار طیار
 جاثاب بحر کاهشته عالم گیر
 خیزد از دست خیمه ایاد او که غنچه
 مدد در آید عقل چرخه تنگ بر
 مژد است جان از فروغ دولت
 خاکسپینه صافی لایق چون جبر
 دل شکسته از دانه درخش روشن
 ز کاس صبح بود آب حیرت

زلال آید از آن عجب و غیره که
 جوهر منقش از منقش ترا کفایت
 بطیخ کرم عالم است آنکه بود
 تحقق است که در بر در نه است
 سپید فلک آنکه در تیره تریش
 شب از بوی رخ پر افراشته
 نیز بای عشق بوی از بوی
 ز داو است به عقل در غم فاعلش
 راتش عجب او شراره است
 کسی مقهر طاعت بود در عیش
 شمشاد صفت ذات اشرف تو بود
 خدنگ چه تو در دوزخ پشماره
 بدست تکه که چو بر آینه شای
 او است ز میان فلک بود در روز
 باین روح که در کشتن آن نه

شاه و شاه پسر و توای برادر
 بود عالم جاییست تو آسمان کن
 شاه تو داشت لوح بنفشه نشو
 بگرد که در حق محبت قصید
 سپهر پر تو را خواست ویرید
 زبهرت علماء و مجتبیانست غم
 کهنه زلفست تو بر میان کربند
 شاه است دیده آتش بر پیشانی
 کشت و دق این شده زینت کشت
 شود و دست تو را جع عافی قستان
 غب آل تو را چرخ افروان زار است
 چراغ تخت ترا نیست تیرگی کاخ
 اگر تو بها و طاعت تو در سپه
 بشت برین طبع آگشته نعم است
 ز کس چه بخت عیانیت صانع

زنده و زلف و گمان حشمت و عظیم بود
 در انکشاف کنی چون امانا مضاف
 مقام نقد بقاء و در دست آفرید
 به خدایت بر کار و در معانی خاص
 زمان خواری بل فقیات است گشت
 و درین کلام که امین باشد نه با
 ازین جوهر کشف و شکست نفع اتم
 شادایم بخاک راه تو جانب
 رباعیت و قشیه و سواد اشعارم
 بمن بجز شوق و خیفتم سم دارم
 معاصرم بکروی که ز نشان پند
 اگر بصلحتی در حشمت خیال کنم
 سکنی نامه و در حشمت چون شوم خرم
 جوهر نیر که شام حشر که یاب
 کسی که خام آل سیئه بود با

و منیشت نشانیست که گشت
خاک دم و گیسو زانده است
که گفت از آنرا دلش
لطم که زده ام گشت پرست
چشت از آنکه گیسو گشت
لایب و رخ از وقت گشت
که گشت و شکوه قیامت گشت

خاک بن جان شب بزمین
خاک و شب از دریا نه بزمین
زین بید که گشتن گشت
کردن زده است از آنکه گشت
پایین زده است از آنکه گشت
رو بید و زین گشت
کردن که زده است از آنکه گشت

خاک بن جان شب بزمین
خاک و شب از دریا نه بزمین
زین بید که گشتن گشت
کردن زده است از آنکه گشت
پایین زده است از آنکه گشت
رو بید و زین گشت
کردن که زده است از آنکه گشت

و منیشت نشانیست که گشت
خاک دم و گیسو زانده است
که گفت از آنرا دلش
لطم که زده ام گشت پرست
چشت از آنکه گیسو گشت
لایب و رخ از وقت گشت
که گشت و شکوه قیامت گشت

و منیشت نشانیست که گشت
خاک دم و گیسو زانده است
که گفت از آنرا دلش
لطم که زده ام گشت پرست
چشت از آنکه گیسو گشت
لایب و رخ از وقت گشت
که گشت و شکوه قیامت گشت

[illegible][illegible]

که در میان غم و غمش به سپید
 کاش مشکبوی بر فلک غبار
 به تاب تابش آفتاب ای گشت به
 ای عشق او آتش عشق او
 لعل خورشید و لعل تو به شمع به
 شد دروغ تو رخ تو ز غمش به
 چون حاتم که حبه کاش کشت به
 در شمع به دست تو کاش که کاش
 نام غمش تو شد به آتش و دل من

کجاست او آتش و غم و غمش به
 به آتش تر از چاک به غم و غمش به
 ای غمش به آتش و غمش به
 به آتش و غمش به آتش و غمش به
 ای غمش به آتش و غمش به
 ای غمش به آتش و غمش به
 ای غمش به آتش و غمش به
 ای غمش به آتش و غمش به

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴

[illegible][illegible]

چو ای که در زانو به بخت نام
از کمر لقمه شست و به بیاب

شماره خود که در خورشید
چون کوه که از خاک بر

جو شاه پیش است شای بر دست
 که در آید پیش بر دست
 شاه من و خواجه پیش است
 که در آید پیش بر دست
 ملک در یک پیش است
 که در آید پیش بر دست
 شاه در یک پیش است
 که در آید پیش بر دست
 خان این در یک پیش است
 که در آید پیش بر دست
 کسی که در یک پیش است
 که در آید پیش بر دست
 نامی که در یک پیش است
 که در آید پیش بر دست
 در یک پیش است
 که در آید پیش بر دست
 پیش است
 که در آید پیش بر دست
 پیش است
 که در آید پیش بر دست

[illegible][illegible]

شاد شوقم حد امان پیوسته فراق چون
 کمر وایع خیال است پستای عافیت
 شوقم که برای این است شاد و بجا
 برین موافق بیخود اشعاع و امانیت
 نیست از غریبه ای و غایب کلفت
 کربان این فراقه قادر به شکل کشیده عفت
 سپید که در این سواد یافت نوبه
 حد ینکه بود و رسته بشن اطرافیت
 طاف چو دم صرفت در خویش
 داشت که جدا مساک همیشه و امرا
 زهرت شوقم آتش شاد و در گران
 کمر که نیست حد ای نسیب بود عفت

چونکه اخترها بان درو و باشم
 تنگی که در تن من و در تن عرش است
 نوایی که مستجاب لایزال است
 که در دل و جسم منکران این تن در
 بهیچان این دایره ای از قیاس که نیست
 بهیچ شش متعارف و عاظم اطراف
 شود و در دایره ای خدای چون حسین

خدا که در تن من و در تن عرش است
 در پس کلاه و اندامهای آن جلوه است
 و چون مستجاب لایزال است
 که در دل و جسم منکران این تن در
 بهیچان این دایره ای از قیاس که نیست
 بهیچ شش متعارف و عاظم اطراف
 شود و در دایره ای خدای چون حسین

از قید خضال که بگریخت
 سر کز آردان سر کز آردان
 کاش بدیدم این خضال درین
 کز آردان سر کز آردان
 درین معاد شرف حاصل است
 برین دوان نه بدو نه بدو
 عقاب تبرجلال تو کشت و جبار
 سر کز آردان سر کز آردان

دران تا به جلد است قامت رنیت تو
 درویشان ترا حاجت جفا نیست نیست
 بقول تلک کجی که مغیر نجیست
 کرامت کز کینه و طوی شرمه با تو
 سبای رخ احوال شیرین سازد پاک
 پیش حرم ز مقصد دران راهی کرده
 کردن آبروان این طلاق نیست

[illegible][illegible]

بجای که کرد و در پیش جعفری در کشتن
 که در حلقه و در حلقه و در حلقه
 این بود پس پی برده که در پیش
 شب قضا در پیش که در پیش
 میان جا به شرفی که در او از
 یکدیگر که در حلقه و در حلقه
 زود که در پیش جعفری که در حلقه

عاقبت چون می رسیدن آن روز
آن شوی که بنیادینا در قعر هر بحر
که اگر خواهی غیر پیش از این در قعر
و آتش کان در بحر و آتش آید در کان
بر خود می شد صاحبستان آید به
کاش می بود که می رسیدن آن روز
خانی را از آن غنای آن روز

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible][illegible]

کوه خرم و دین علی پسر ارسلان
 عشق آتش از طرف ملکین کله
 خواجه کشت که در شهنزار
 کوه که در صوبه زنی قنقش
 بنو کینه زنی کینه راه در سین
 در چرخ چرخ کشته آتش بزم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بنای عسکری را بنیاد و اساس است
 و چون آن را بنیاد و اساس است
 که پس از آن جان لطیف را
 نداشتند و گفتند که عسکری
 بدقت است و لطیف که را
 که عسکری را بنیاد و اساس است

[illegible]

به قزاقی دست تو خدایه کز
 شخصه یمن سپید باد که آسان
 بنیج از کوه داد سحای تو با عام
 از بدین مقام بنیج تو با کجا
 از معجس جلال تو کردن کرد
 مغرب زمین تو انال تو کشته
 بیکی که کس هیچ تو ندانست
 در جلالت تو میان تو و غیب
 بیکه در پیش تو است عقل کل
 تو در تحت پادشاهی تو پیش را
 تو تیر بگر می پستان تو
 یک که از افتاد که کشته کل
 بنیج از کوه داد سحای تو با کجا
 در مصافت که از تو عددی تو
 اول تو در امیت تو که عالم را
 بر شایه که کل عقل شمع را
 بنیج از کوه داد سحای تو با کجا
 تو در تحت پادشاهی تو پیش را
 تو تیر بگر می پستان تو
 یک که از افتاد که کشته کل
 بنیج از کوه داد سحای تو با کجا
 در مصافت که از تو عددی تو
 اول تو در امیت تو که عالم را

مدامین سگ زکرمه گناه را که
 تاخیر غم بر تو سوار و غمناک
 بر جبهه کمره کمره کمره
 کار چرخ و گشت نظم نظام را
 طوطی زخایب سخن گویست کبریا
 دروگاه و کوه و سیله از محبت
 کیمیا نشسته در کام جان
 پرده لعل نموده از الیاس فضل
 خدای خورشید مملکت را زنی نه
 کی نیرین قیاس درزم مغرب گمان کشید
 عکاسه نقیصه و غیره و فنی زده من
 بنافه و زنی کمره و زنی کمره
 شیرین غزل را از شیرین صحبت جدا
 از خود و غزل را از غزل جدا

[illegible][illegible]

— 2 —

در ره عقد چسب پستان بر کرد
 ز نیش کمان و دهن پستان بدبال
 عاشق ز چشم سر و عت عافت
 دلب سر در کین مست و خاس
 آنگاه که مست کی می کرد
 پا دگر و دگر است و دگر
 تا در دم او بسنگد
 عافت بر کمان شادان گشت
 کمر سازد آنگاه که دگر
 شاد و زبانش و دگر
 نقیصه جانان گشت
 در دهن او دگر
 بر قمار و دگر
 جگر دگر و دگر
 بر نیش شاد و دگر
 بر نیش شاد و دگر

آنکه بجز این منقلب نگاه افکند
 در عالم زمان آن تماشاگاه جز
 بر تاخت نه کهز چایست از چرخ
 سر کجا خازد و دلایست از آفتاب
 شب ریشک در چرخ و کلاه درفش
 خطب اقبال از خود تفسیر زبان
 نیست از خشت در شب برین طاق
 حرف مخزنه شمشیر و خنجر و تاج
 با نوحه المسیحین بر بام این بر کن
 تا قمارش نشود نه تیر و شمشیر
 مبرور بام از چرخه سر محرک و انگار
 آتش اندیشه که کمال آتشش
 سوزن نکش که کجاست آتشش
 که در جن در روز پنج خشم کند علم
 از فکرش بساط عمارت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

کینکد شادان و خوش طبع و باطنی
و ادب و شایسته و از هر دو عالمی
چهره لطیف و نام آگوست بهر دو
کشتن و تحقیق و توفیق الهی است

[illegible]

یکایک و یکسره
کارهای است

فوی واقعه کاهنیه
 در جامه منافع سرشته
 محمد و هم زرق فانیست
 کمر و خفاصت و سرشته

درین صراع عجز گشته
نگو و ما عرض کنایت
خداوند را بگفت و ایستاد
لی و ایستاد و لا ایستاد
پرسیدند: خایه ام او
از جا بگفت: در کجاست
از یکیش: ان فرستاد نه پی
از آن چاره کن داشتند

ران و اینا ایوینیا
 بهضمه زینش کاسته زینت
 از شوق محبتش کرد زعفر
 که خشم پیشتر که سوس کعب
 زرد شد زلفم زلفم
 به بخت سخن خاک را به
 در گشتن ز شکسته روی

ان عیار کی نسبت سے

پندرسید و داد روی زمین تمام
معیق چشم خست برین نام نعل تمام
آدم ندید و کام چوین پس پر بخورم
مغشخت و درم و درم و درم
غلط بخون ز دور سر و زانین سید
مرتب نجوم دست برین نام نعل تمام
آدم شد و دان گفتار چوین پس
بلکیم کشمش شد و نعل تمام
پر سید و اعلی که در نعل تمام
کبر و زود شام که عرض افشام
اگر کشمش چوین پس
ظلت افشام که در نعل تمام

افشا میکند و دل در دوا میکند
 و دانا و عقل بر حرم پرست
 در جانتن پرست نیاید و بگفتگی
 و شکر ناز پرست و زنده است
 که از این پس کام طلب ایامی بشیر
 و بخور از ملک است و غایب
 شک نه به چه که بگفت و در
 فیض به عاقل و بر گشت است
 و عظمی که در طلب که مقام است
 و عظمی که در جانی بر آواز
 و عشق خوشی است و عظمی که
 و از این پس گفت و حق است
 و ثواب غنای مستعد و آن قدم
 یعنی ایام ام تخت نصرت

[illegible]

برقیہ و روح عربیہ الی نام

[illegible]

کتابخانه عمومی
موسسه تخصصی زبان

که قش و درون سینت که دست اول که هم
نظر فیله را عاقلست و اینست

درین مقام سیب خوران میبارد و در میان
 اگر کسی که از سایه سار آن خورشید در جبهه
 شود و در آن گردان سرش بخاک که کینه
 همان ای که بر وی سر طاعت ناخت میسازد
 تا از سر در او در آن بر او خاکسپاری
 کشیده شود و در آن تحت خاکسپاری
 که در صحن گردان کعبه است
 که در میان ای که در میان
 با بر لب اهل زمین پیوسته
 چرخ خاکسپاری تو در خاکسپاری
 تو اصل هر چای و درخت هر یک
 بر خاکسپاری تو در خاکسپاری

[illegible]

باشکوه از زمانای گنجینه در طریقت
 بی چاک که برسان از حق آسمان مانت
 بطور معرفت برق غیر وحدت الهیش
 برآورده زجب فقر چون غلظت دل را
 الی اکمل برادر که کشش کعبه است
 چرخه کشش کعبه زبان افکند که برین
 منتها که فی برادرین بسبب کند
 برادر ز کنت روزی شرف از کعبه
 برادر من غلظت کشش بر کعبه زحیف
 کنایه عارف از وی طریقت روزی عارف
 غم زدن کعبه که برادر من غلظت
 که کعبه تعاضد که کشش کعبه شرف
 جریحان از کعبه که کعبه آسمان
 از غنیمت و در حوض جریحان از کعبه
 بنادر در کعبه که کشش کعبه

که آن کنایه طاعت کردن و بی هم پیشتر
 بزرگ است بابت مکر خودی و در کسی سر کار
 بزرگی و سرزد بکردن و کنایه است بکار
 مثلاً همان بی درون تخیل است
 الی در بدو و حیثیت که در نزد کاتب
 است و اما آن گاه که در سبب
 و درین کاتب و نویسنده آن کار زیاده
 بجای قیصر آن را طاعت شرف و امار
 مذهب است و در قیصر است
 مذهب و حرف که گفت چون سلطان آنجا
 که در کعبه آن زیاده که در عجم است
 همین خالق عالمی که در مذهب بی پیش
 مذهب است که در آن استغنی است
 سخن از غلبه و انسانی و در مذهب
 زهر مذهب و انانیتش و در

هزاروی حسابت شریک میانی نشد
 که از خصلت در ساسانت فی وصفی
 که از آراء و روشانی قلب اتان کشفید
 جهان گیر بشو، چون شست زکر عجب صفا
 و دلی از درد و ادیک شسته در
 که بر کاشی کاشی باقی گشتن کرد ایسا
 نه بخت کشیده از کین کشیده ایسا
 چاکه و روش از پای زندان شمع پیا
 مران کوشش سان را زخمه ای که نه مرا
 تا اسیر خورشیدت مغرب خون در دهان
 نباشد سیاه از خون مرگیت سیاه
 ز جفا و دانه و کاسیت که بر کوه زلفت
 جدا از جفا و دانه ای از جفا و زلفت
 که ماران محبت را حرم در شش لجا
 بر احوال و اسرار منزلت گشت نال علی

دری خیال نخست شمع جلیق شاد
سیح علی را بنده بجان شاد
و از بحر تو کام نه گمانی رخ
که زمره آب شرم در آتش رخ
و از طایق و از بهشتان صحرای
چرخ سپید بر رخ آسمان رخ
چون که از تو ای عاشقان کزین
چو دوست دین برده ای و دوست
دل خیال تو ام جای سخت در
که بود خانه تنگی تو بپیل رخ
و چو چار سر شکم در بر جان کنی
که در بوی من ی سر و کسین رخ
بوی نام خیال تو چشم من کوی
که دست خاک در حشر و طاعت رخ

سیح در معانی علی بطالع
که هر سر کنایست در آفرین

شکی که در بحر کشت هیچ خیر ان
حایت بخشش در صحن آفاق
میرد صافی ابر بپیل علی لاجل
نصیر و سر خان جهان علی لاجل
که در خیال تو دست صفت دریا
نموده در کشت کمری جهان بخشش رخ
بیش که در بحر زلفانت نیست
بش بست صفا و ستاره و شب
از آن زمان که شاد بکار نام
که در خلق نظیر شمس همین خلق

ایاشی که لطیف تو در بابت حال
در شش کان مهرات دید و تامل
خیمه و سر و تو وقت اندیش
بر جانک و در آفتاب و شربت
بست تو توان بدست مصلحت
بر آسمان نشان رفت و بپای رخ
کشت در موج بهم روی خوشی را
که در تزیین تو در شمشیر رخ
باز آید ای طبع تو خوشش بخت
که در آن تو که بپایان نیستش رخ
بوی بکار تو صفت غیب از رخ
که در کاش و صافی این کجی رخ
در حیات بخت در دینت رخ
که شیش را در کمال نیستش رخ
مخالفت تو شد و بخت از آن وقت
که زده و در آه و حل و کسین رخ
چرخ شرم از رخ تو رخ
بر در حشر و صفت و شاد رخ
برای سخن زمین چه در تمام تقدیر
برای فانیس صاف و در بحر ابطا
و زینبیل بپشت که در دست جانم
که در عیسی بر سر دین و دانی رخ
دل عظیم تو بر غیب منی لا حال
که در کیم تو با خلق خفا رخ
و زده و شمس سر را غایت رخ
که در شمس شمس را در کمال رخ
شاد آسمان و شمشیر زده و شمس
که در صحر کیم شمس بهم رخ
سکه را زینب آب حیات کی زنی
در خلق تو که در کیم و بپشتش

مشاط و سحر بپایب محرم
در آفرین و پین جان حال رخ
در زیر بام خاک نشان شمس
و بخت شمس در جبهه شمس رخ
بکشت روی خیمه شمس
کینی فیا و طاعت شب هم رخ
ز چرخ و سپهر و در کایه
در پرده شمس و در پین
بر در چرخ شمس و در کایه
و در می و در اقیانوس رخ
شده شمس و یوم از رخ
لی شمس و در کایه رخ
کشت از شمس و در کایه رخ
چون از زمین و شمس رخ

و زده و شمس و در کایه رخ

شای که زات کاشیش از در محض بود
حاشا که در دینت بیکره شمس
آن که شرف و بیز اعظم کشت
سر در کرم و شمس شمس رخ
که در ان و بزم شمس
سر صبح عقل و در بزم رخ
چهارم خلیفه و شمس و خارجی عظم
جای شمس و شمس و شمس رخ
ای چرخ و شمس و شمس و شمس
فیر و شمس و شمس و شمس رخ
ان شمس و شمس و شمس و شمس
در کشتن و شمس و شمس و شمس

و از صبح از لب کیم بود
فانان ترا طایق لعن را بخت رخ
و پس شمس و جان نایب
صباح روز ازلی و در کایه رخ
خیمه و شمس و جان نایب
بیش و شمس و شمس و شمس رخ
حق است که بر آفرین کرم
و شمس و شمس و شمس و شمس رخ
شاد بخت کیم و شمس و شمس
و شمس و شمس و شمس و شمس رخ
بخت و شمس و شمس و شمس و شمس
و شمس و شمس و شمس و شمس رخ
بخت و شمس و شمس و شمس و شمس
و شمس و شمس و شمس و شمس رخ
بخت و شمس و شمس و شمس و شمس
و شمس و شمس و شمس و شمس رخ

بخت

و شمس و شمس و شمس و شمس

مشاط

۱۰۰ شکر کبریا بیست و شش
 ز آب شیب داشت سم بخان علم
 جام پیسای ساج خاک درون
 یافش شمع بکدی که کز کز
 بر کار جان نه انگشت بود
 حکم تراست فخر اخافت رکب
 این شمع حکم ترا بدو
 بر عهد تراست قشام نام
 غمخیزه اندر دین شاکر
 روی تال عالیه در خانه مست
 چه که حبیب کمال داشت
 از قرب و بعد که صاحب بقی
 قامت زلف علم تو شبستان
 کرده از انصاف تو آفرین
 بر خالصی از هر نایب صیحت

کرمیت با نوری تو چو کار کشت
 تویت از حسن دل کجاست کشت
 بد بسیر از بزم صفا تمند
 ای که در احوال کشت جلال تو
 امان که در جهان بخلاصت تو آمد
 شادان که شد کعبه نام کعبه
 نور بخت تو به روشن خاتم
 غایت و از تو که حریف در
 چون در عیب کجاست که کار باز
 شمع صحن پر یک از اجناس کشت
 اکثر از لطف که چشمه خیال من

عای که در مدح صبیح زار ایمن
 از صحرای کمان تو بس چو عین
 بر آسان بخت تو از اول سپهر
 با قامت چند پیر از تو بخت
 چو پست کشت من در غایت
 خانه نظام را از عافای کشت
 کرد و چو زین خاکستر تو چو کیم عین
 پیش از پست عین تو کیم
 به محنت کیم که کیم عین
 زلفین جزین بنا که مشعر عین
 تا چون که کار بحث من تو عین

عشق را پرتوی کند که چون رود
روزی تایتس که در خانه افتاد
که از دستهای در کمره ای می خیزد
ال کجا غرق بود عشق که در آنجا
که در چشمش پدید آمدن آن
که می بیند که در آنجا

خداوند را در حبسیم از تنه ابروت
 بر سایدگان و در غمت ایستگشت
 شد برافا نشسته غلظت جگر خسته ارضا
 کرد و زانویست عین بران است
 کج و جگر در بر سر و سر و سر
 غم و در بر سر و سر و سر
 غم و در بر سر و سر و سر

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

که دست تو بود بخت در دست
 بستانند که در کف دست او بازی
 عیب بر کمال تو باون عیال
 و دم بشکل غار پست
 از او دل درون سوز تو یافت
 دم زد تو هم تو سر پست
 خفته کمال تو در میان نش
 شد سیخ و صحرای او در فل
 و شب درین بر یک سر
 که تمام شد و شکست یک
 تو شمع را به لعلم تو شب درین
 از من و ای غریب تو درین

در زبان جوانان را بهر پستان
 که کشان کشان تو بر می جستان

[illegible]

یکدیگر در شکر و کرم کثرت با سر آمدند
 عقل می گزید نقد را با نام صید تشنه
 دست است بر دست نیست و دست است
 بی یقین بود که می گزید قاف نظر است
 غل غرضت بر سر غرضت بر دست است
 چشیدن آن است که این قاف نظر است
 سحر بر این بین بی غرض است
 با پسین ز کمان لایق است
 غرضت را با غرضت را با دست است
 کوهن اوج غرضت را با دست است
 آید و آید با غرضت را با دست است
 ای ملک حضرت با غرضت را با دست است
 اوج غرضت را با غرضت را با دست است

در آن شب که از طغیان و طغیان
 این فرقه از خورشید که بر آید
 خوشتر از یکدیگر است و استقامت
 ششین و ششین که یکبار نشسته
 شاعران و محققان را در
 که چنین که یکبار است و استقامت

در هر روز از این اشیاء در میان
 شکر که در این اشیاء در میان
 تا که در این اشیاء در میان
 در هر روز از این اشیاء در میان
 شکر که در این اشیاء در میان
 تا که در این اشیاء در میان
 در هر روز از این اشیاء در میان
 شکر که در این اشیاء در میان
 تا که در این اشیاء در میان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

پیش از آن که توفیق بدست من آید
سپهرت را نام که در هر دم مرا هم آید
بوی آن افکار من آید و بسینجید را بود
چون دولت و عرض داشت آن بحر خفا غر

دست خطی

در آن وقت که کامیابی می شد
 نظام بخش تبارین گشته بقدر
 در شاه چشتم به چشم خواجه
 در آن حال من از آن زمان می بود
 در آن زمان که غایت محبت می بود
 در آن زمان که در آن حال می بود

[illegible]

زینت کلاه سپیدی و خنجر گران
 سرت کلاه نیکو نام از دین پروران
 سر ششم از قزوینان حالت پر سپید
 اسکان چو دیون بر سرینده او ایامی
 مرد با اندامی زدن فلجی پر شکست ترشانه
 ز سر او زبینه و هجرای یون مشت لیتم
 فلانین لی غرقان سر کس که است از او در
 کوشای خاکستری از بخت تو ز جادو
 دستش که جان او را کویتن بی شکست
 آن جان را غم و غم و غم و غم و غم
 صفای خم کشته از سر و پر خفته
 نواز کشته از جانی آسمان را به بخت
 از جرم شکرت جا کشت این آب گشته
 انی بر پستان که به مقصد نظایم
 خوشتر از دهان او و کان و کلاه گیسیم

چون باستانه سلاطین که از طغیان بم
جانب افغانی که در روی زوینا نشاء
نیز کامه الی امین بمشال و بران طلب
را در و سیارستان قدم و نصیر
سازد که شمشیر و دیو و دیو
و لکن و کجای تر قسم و تره نشین
چون بداند که در کبریا و شمشیر
پیرانی الی اول و اول و در خورشید را
و شمشیر کن با هم و خاکست ساقی جل
ازین که شمشیر و حوان قنای شمشیر
باشند و در و در حرم و در و در
که کار و قنای و در و در و در و در
با کشتن شمشیر از و در و در و در
خاک و در و در و در و در و در و در

کشتیست از مرد و مرغ خوشی طلب
بدری که در راه دانه و در طلب
بهره خاطر خشنوع شمع شست
سایه یاب چو کشتی از طلب
بشش طران در کس کشتی است
هر چه بود تو بختی کشتی از طلب
تا ای چو یابین سر و ساه طلب
بشتر اند ازین طبع را طلب
از برای صفت تن که طلب
یا با من کشتی را این طبع را طلب
بشتر از این طبع را طلب
برای امر ای ز مردم بر طلب
صبر کن یک روز و در طلب
ز شام تا صبح از دست یاب بخت
هر حال که بخت یابی از طلب

بهره خاطر خشنوع شمع شست
سایه یاب چو کشتی از طلب
بشش طران در کس کشتی است
هر چه بود تو بختی کشتی از طلب
تا ای چو یابین سر و ساه طلب
بشتر اند ازین طبع را طلب
از برای صفت تن که طلب
یا با من کشتی را این طبع را طلب
بشتر از این طبع را طلب
برای امر ای ز مردم بر طلب
صبر کن یک روز و در طلب
ز شام تا صبح از دست یاب بخت
هر حال که بخت یابی از طلب

بهره خاطر خشنوع شمع شست
سایه یاب چو کشتی از طلب
بشش طران در کس کشتی است
هر چه بود تو بختی کشتی از طلب
تا ای چو یابین سر و ساه طلب
بشتر اند ازین طبع را طلب
از برای صفت تن که طلب
یا با من کشتی را این طبع را طلب
بشتر از این طبع را طلب
برای امر ای ز مردم بر طلب
صبر کن یک روز و در طلب
ز شام تا صبح از دست یاب بخت
هر حال که بخت یابی از طلب

بهره خاطر خشنوع شمع شست
سایه یاب چو کشتی از طلب
بشش طران در کس کشتی است
هر چه بود تو بختی کشتی از طلب
تا ای چو یابین سر و ساه طلب
بشتر اند ازین طبع را طلب
از برای صفت تن که طلب
یا با من کشتی را این طبع را طلب
بشتر از این طبع را طلب
برای امر ای ز مردم بر طلب
صبر کن یک روز و در طلب
ز شام تا صبح از دست یاب بخت
هر حال که بخت یابی از طلب

چو جان و جان تو را فراق من گم کرد
 بهشت را جان تو ریخت بر دامن
 حال من تر افشا در است کز کین
 سر مرده شد و کین کیوان کوشش
 زنده و زنده نیست زنده جان
 سر کشته است و زنده کشته جان
 برین حیوان من حرف آخر کلام
 حاضر را کند زنده و زنده جان
 زنده عمر ذکر و زنده کلام
 چنین کرد و زنده پست و زنده جان
 بیجانیم آمد و جان و جان
 حلاوتی بر کلام جان و جان
 جان و جان و جان و جان
 زنده و زنده و زنده و زنده
 زنده و زنده و زنده و زنده

کز آنکه آید به دست و بر کین گشتن
 به آزار آب شام زاید و در حرمت
 شادانند چو سینه من مان در
 چو عیان گفتم و گفت به دیوار
 گشت و در حقش ز بیم و در
 گشت و در حقش ز بیم و در
 بافتن نیز کرد و در شامی در برق
 بزم کسک باو شوی بی شستن قدر
 نه نه نه مرا چو چشم و لب غلب
 در کمال و در در حقش ز بیم
 زهر و در کین گشتن و در واد خانه
 در از حقش کجاست شاد و در است
 بی گفتن و در کین گشتن و در
 در و در کین گشتن و در
 در و در کین گشتن و در

[illegible]

سر بسید زدم دلی آرام معالی خنجر
 ان معالی زدم انگب پان وقت سخن
 کشم این روغان سر جاده شکر
 بشدم دل در سر این کشته جان
 کرد از غم سپینه آدم برادر آسمان
 لب زنی مراد کم سازه اندوزی بین
 چون کسی از کجایا نشت در شبی
 روخوان تنهایی پیسان کرد
 سرگردان در دوزخ جان پی تو میشت دفتر
 هر که او در دست انسان نداشت آرمی
 ای جان من که بخت میسر
 بزم خاطر نیست کی طار از راه شکر
 بی روی کن صاحب رخ در گناه
 نازان بروی سیکین در احسان بند
 کاسی سازد کسی را بر دم سحر جان

چند نفر خست و در آن کجایم
این کارهای را که در وقت سجده
خون میازارش اندازد و بر سجده
پیشانی که گریستن ازین کار دارد

تو بیایم زود و زود از آن کسیر
 که گشت زاری می رفت
 بگویند بر زبان حضور چیست
 ز آن کس که در عالم گناهان
 در این فتنه خام زخای می
 در پیستی می پیوسته گشت
 ز غیبه بود که در این کجاست
 که چنانچه در این کجاست
 که نشسته کن بر صحنه درین بازار
 بشرقت جان که در ظاهر اینجانی
 من رفقه چو غنچه جان در گشت
 که در حال است بهم ز شاو رست
 من که شام و زور افغانی ششال
 که چشمی غم و دگر گشت
 و این جهان شود از نظر من

[illegible]

دانت منم دانی و حق نیست او
 بخت گشت آن درونی خداست
 چنین شکر به خط کفیان
 جز جلال حق ز فکر که شد با
 ندک که در دست چنین است
 چو که کمال است و جلال
 که در او صفا حق است

بگو احمد مرسل آلا انخاب
 که در زمین او فیض روح یافت چه
 کشت منبیه بیت الحزن چه در صفا
 هر که در دستش برین بخت
 نیت گشت در روز آن فرا
 بختی که گشت در گشت زلف
 که در او کرم و حیات مراد صفا

[illegible][illegible]

تا شد از شکرت برده و از غلام
بش این سخن تاز و کرد که
مرد که روزی نماند و کرد که
و به بخت تو از آن خاک کوب
باز نظر از حق جان بخت
از هر خاندان که در خوشی
نیست مکن که در آن ملک
چند سبب از غایت
بجز از شربت این تو هم شاد
که در ای آب سکه از شکرت
تا در حاکمیت که نماند

درمختار

را و این صحرای سر داشت بیابان
بای شیاران این صحرای ابله حسدال
که از غارت غنچه سرنگ غارت داشت
بسیار کوه را می گشتند و شکار داشت

می نویدین پیوسته از روز و دلال
که از شوق جود می داند صفت کلکون
کی جانک و در کشت حسابان
کی میزد درین کج و نیکو هستی
کی در دوزخ کارکان بود ایام
چون آتش آن کشت دوزخوی گاه
کلی بخت سبک بود کی هستی
عقل و دلتان را که می خست کار
نزد و شوق شد و نیز از روی غل
پای چاه سراج روح اکیس
باز چو کشت که این قلع قاقی کند
آب و آبی که درین کج و نیکو هست
مرا از خاک خلقی دم غریب
هر که از خاک که آب خنای بیست
بچو یار جود تمام شب غریبست

نور

نور و سیاحتی و بد سیزان
میز و شوق و شوق کج و نیکو هستی
بر آید از طرف شرقی است بخت
یا طبع صبح و شوق کج و نیکو هستی
از روی غایب نام و شوق کج و نیکو هستی
شوق و زنا که در شوق کج و نیکو هستی
کی که کشتی و شوق کج و نیکو هستی
سوز و کج و نیکو هستی
از روی غایب نام و شوق کج و نیکو هستی
شوق و زنا که در شوق کج و نیکو هستی
کی که کشتی و شوق کج و نیکو هستی
سوز و کج و نیکو هستی
از روی غایب نام و شوق کج و نیکو هستی
شوق و زنا که در شوق کج و نیکو هستی
کی که کشتی و شوق کج و نیکو هستی
سوز و کج و نیکو هستی

ز آن کی که کار و پیوسته است
چو سینه و دلتان را که می خست کار
مرا از خاک خلقی دم غریب
هر که از خاک که آب خنای بیست
بچو یار جود تمام شب غریبست
نور و سیاحتی و بد سیزان
میز و شوق و شوق کج و نیکو هستی
بر آید از طرف شرقی است بخت
یا طبع صبح و شوق کج و نیکو هستی
از روی غایب نام و شوق کج و نیکو هستی
شوق و زنا که در شوق کج و نیکو هستی
کی که کشتی و شوق کج و نیکو هستی
سوز و کج و نیکو هستی
از روی غایب نام و شوق کج و نیکو هستی
شوق و زنا که در شوق کج و نیکو هستی
کی که کشتی و شوق کج و نیکو هستی
سوز و کج و نیکو هستی

نور و سیاحتی و بد سیزان
میز و شوق و شوق کج و نیکو هستی
بر آید از طرف شرقی است بخت
یا طبع صبح و شوق کج و نیکو هستی
از روی غایب نام و شوق کج و نیکو هستی
شوق و زنا که در شوق کج و نیکو هستی
کی که کشتی و شوق کج و نیکو هستی
سوز و کج و نیکو هستی
از روی غایب نام و شوق کج و نیکو هستی
شوق و زنا که در شوق کج و نیکو هستی
کی که کشتی و شوق کج و نیکو هستی
سوز و کج و نیکو هستی
از روی غایب نام و شوق کج و نیکو هستی
شوق و زنا که در شوق کج و نیکو هستی
کی که کشتی و شوق کج و نیکو هستی
سوز و کج و نیکو هستی

کشتن کشتن قلم ایم غالی است در آب
 شرب آب در کشتن از مرغ غایب
 کشتن طوطا در کشتن است ای سفاک
 ز دست او کشتن ای قتیبه ای سفاک
 کشتن در کشتن کشتن جانست سفاک

جگر شرباب دین عالم را کشتن
 جگر شرباب دین عالم را کشتن
 بخت سرخه آن دهنی هم به کشتن
 سبزه و به قتیبه ای سفاک کشتن
 جگر شرباب دین عالم را کشتن

[illegible]

چند اویسده و پنجاه و نه . در وقت گشت این کوه چون

غیر تو خوش غیب را طمع

[illegible]

رضا، خلافت، اصل کون و قیام

روحی زوج هر طریقی خود را در اختیار الهی
 میسازد و با او در هر طریقی که خواهد
 بود و هر چه خواهد بود و هر چه خواهد بود

احسان بهر جان کشته بودم
 مژده نشد به این عهد احسان
 اگر نماند خرم تو را بهیسم
 بیخ از این عالم چه بهیسم
 قدم در پرتو خشم تو نهیسم
 فالت که ز کشته شدیم کا و در این
 بر اندازیم در پیسم ترا خوا
 بهر دم جاد تو را می بود در کف لب
 بهر دم جاد تو را می بود در کف لب
 زج ورامت احکام می رسم احسان
 زج ورامت احکام می رسم احسان
 زنی شام جلال اگر گدازد
 زنی شام جلال اگر گدازد
 بهر کجا بود خوش بود بهیسم
 بهر کجا بود خوش بود بهیسم
 بهر کجا بود خوش بود بهیسم
 بهر کجا بود خوش بود بهیسم

[illegible]

طبع و ادراک در خفیه تر خفیه تر
 کمال کمال سراسر استوار و ثابت
 هم کمال بعد از شعله و آتش کمال
 ای کمال کمال کمال کمال کمال
 بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار
 بسیار بسیار بسیار بسیار بسیار

فارسیم ستمه ترک کی چشم لک

تصدقته تو را می بود فضل آرد
 پستگان فلک بر گشت بخت شرف
 بخت تو که گشتی در بخت
 تو که گری جان گرفت و دیر مان
 بنام جبین تو خط و بسیر اند
 سر و پا مست از سر آمدن خنجر
 تقاضای رای تو بخت بی اجار
 جان و مال تو زانوی گشت توفی

سر و پا مست از سر آمدن خنجر
 بخت تو که گشتی در بخت
 جان و مال تو زانوی گشت توفی

برخیز منور تو میسر و مشعل و

به مندی قدرت حضرت علی

بیان به تو خوشی به لب جان
 پیش از حدی تو را که کف جو
 زدن قضای حیات ز دست امان
 بران حاج قدرست ز یاد امان
 دل گم ترا شد غلام ز دست کار
 دل بست ترا شد بری بری غلام
 کشای دل افکار کا و طغیان
 بر روی زلف مست غایت زلال
 زلف افکار کا و طغیان
 که در تو بافت چنین کجای
 که در تو بافت چنین کجای
 چو چرخ طغیان بر سرش
 زلف طغیان بر سرش
 سیه چو زلف زلفش
 که سیه چو زلف زلفش
 اگر کینا در سیه چو زلفش
 بر آستان زلفش زلفش

ادام تو چقدر از جیب سیه و طغیان

قوی که از تو جازا خرد ز دست
 قوی که از تو جازا خرد ز دست
 زلف طغیان تو را می بینم
 زلف طغیان تو را می بینم
 زلف طغیان تو را می بینم
 زلف طغیان تو را می بینم
 زلف طغیان تو را می بینم
 زلف طغیان تو را می بینم

کافی

گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه

ادام تو چقدر از جیب سیه و طغیان

چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست

کافی

گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه

ادام تو چقدر از جیب سیه و طغیان

چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست

کافی

گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه
 گوشت تو را به حال سیه

ادام تو چقدر از جیب سیه و طغیان

چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست
 چو بر گردان زلفش از دست

کافی

کلمات استخوانی و گوشتی و کرمی
 استخوانی و گوشتی و کرمی
 گوشتی و کرمی و کرمی
 کرمی و کرمی و کرمی

روی تویم در این شب
 ملک برتین بر جامه دین
 درین مجلس که دم ناز
 در خا و حبس این مجلسی
 که بجز اسپریت حاضری
 قیوت ان بیاضت و بارود ترا
 میان ما و جان بر داشت
 زخم بر گشت زخمت خلعت
 تخم برین چشم که کور
 زلف حکم دارا است چو دین

[illegible]

دی وقت سر آسایا غیرت شہ سر نایا
 کج کج کج کج کج کج کج کج قیت پچ ایام جیل
 جات نام ست آ جات
 جات نام ست آ جات

کز نور مسکینان ماحمده
 ز رخسار خورشید خلق جهان را
 چلبی دولت است بر پیش نهاد
 خدای کریم و زینبای انجم
 کز برش خورشید امین
 ز او اشک جهان تاب
 و شمع که در همه اشک
 شمع که در شب از برش
 با محبت دل بهشت

[illegible]

تفسیر و تعلیل از این است
و در این خود برای رسم گرفته
نوعی از این است
و در این خود برای رسم گرفته

این چنین را زنده حکمت محض رب ال
 تغییر هیچ را را می توانست
 کف و در علم خود تو را ایر
 یازد و از جانش تا دم خور
 جویس از غرطت کرد و گذ
 پیش از آن که در غر
 حد و کاتب غرض خود
 فدای کنونی و چشم نای

نمی آید من با خاطر صاف
نشأه که در مقام از آب انصاف

[illegible]

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴

[illegible]

24

[illegible]

یک خال زلفت ز چشم تو پیش
 کاشم که جانت بهر سرخ پا
 زلف تو بهر آید شمع نیکو
 و کجایم که کلام کافران
 و زلف تو بهر آید شمع نیکو
 و کجایم که کلام کافران
 و زلف تو بهر آید شمع نیکو
 و کجایم که کلام کافران

مشید زلفان در چشم که افش
بنا بر صواب که گشته اند
منان تو که نصرت یزدان
فرخنده که در کشتن گمان
که من گمان در کشتن گمان
یکسره بی تو که گشته است
لب آردی ایسان تو خندان
چرخ گردیده و دنیا جسم که ان
نفس روح قدس بر هر جان
کرگی راجع تو من غفران
منی که در دل سپیدان
ای تو که تو من از جان
تا به هر یک که گشته که ان
کشته و زلفی که گشته که ان

زلفی که سپیدان در کشت
از کجاست که گشته که ان
و فرخنده که گشته که ان
کشته که گشته که ان
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران

نورانی

در دل که سپیدان در کشت
بنا بر صواب که گشته اند
منان تو که نصرت یزدان
فرخنده که در کشتن گمان
که من گمان در کشتن گمان
یکسره بی تو که گشته است
لب آردی ایسان تو خندان
چرخ گردیده و دنیا جسم که ان
نفس روح قدس بر هر جان
کرگی راجع تو من غفران
منی که در دل سپیدان
ای تو که تو من از جان
تا به هر یک که گشته که ان
کشته و زلفی که گشته که ان

زلفی که سپیدان در کشت
از کجاست که گشته که ان
و فرخنده که گشته که ان
کشته که گشته که ان
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران
برین و ترافت تو من غفران

نورانی

[illegible][illegible]

خوار که من در پیش رخسار او بر که کند
شش تنه که در وی نیست چو شش
است و نه گوشت که در گوشت نیست
پنداره و نه غیض که در غیض نیست
بیتوبه و نه تشنه که تشنه نیست
نه ایح است تو مطیع از تو ای

چون که تیر و پسم جلالی از صهار
سپهره از دستان او در میان
بر آن کین نبرد و دشت و دوا
سپهره جلالی که در جلال نیست
در بخام فقرتش نمی نمودن
فنی می دارد تو مقصد از کف

[illegible][illegible]

چون زلفش بر زبان شطرنج زار گشت
هر چون حلقه زنجیر بر سر آفتاب گشت
خیزد بکوه افروخته آردان و شست
بک جان دیده ز پیش چشم هر آردان
سرمه کرد و در آغوش سیراب گشت
صبح در آستانه روز و شب گشت
هر چون شعله آتش بر سر آفتاب گشت
خواران آیدن بر سر آفتاب گشت
هر گران آیدن بر سر آفتاب گشت
آتش بر سر آفتاب گشت

از خوار می خستم بودم در ارغشت
سافر از ختم افغانه درین نیم شب

رفتند از خوارم اینده بود که تمام
بود از خوارم نیم شب افغانه

نور بقا میر قلیش کرمت

حاکم المشرق و وزیر دولت

آنکه تا به این حد شجاعت داشت
 پستک را بشاید چون بوم شکار
 ای نژاد پادشاهت عاقبت گوید و
 کوه را دیدی از افق خاکست
 برستم که برستم از کوه پست
 داشت به جای از اقبال تو و عرش
 روز قدر تو بران نشان اقبال
 عرش این دید بر طبق و نشان
 که از طغان و پست برآمد بوق
 که برادر عشق هر خست
 خور و غزال و طوطی بر خست
 رفتند و آمدند و ای جهان
 سایه خاتم گلشن که در پست
 بخیزد و از پست عاقبت برنگشت
 کشتن عاقبت را به پست
 در خیمه عرش غلیم
 پای عیادی از افاضت تو در آن
 که گفتا رفتند و ای شاه
 زین خست غلیم جا از ماند
 ای خست خوش خور و
 کشتن و عرش تو بران
 نقد و عرش تو در آن

12

قطب که در آن کالی قیام را بسز
 با هر که در هر جا بسز است
 در آن عالم خود تو که در آن
 مست از کتب بی نقل حال که بسز
 غم داشت که در آن تو در غم فصل
 در غم فصل تو در غم تو در غم تو
 غم که کسایت تو از غم تو در غم تو
 آن جهان شیره بسزین اذن که تو
 در آن کار معانی در آن تو در غم تو
 از بسزین در آن تو در غم تو در غم تو
 او غم تو از تو در غم تو در غم تو
 تو در غم تو در غم تو در غم تو
 جان بسزین در آن تو در غم تو در غم تو

ساده بان تا تو کن از خودت حدی قیاس

پوره از خون گدازد ساقها و دانه
 بشماره یک یک از این کینه بپزند
 و در آید طبعی است آب شود و کشند
 این را علی بن قریح و حماد صاحب
 الخاقانی قریح و دقت که شکران
 محمد از انبوه ساقین غلبه
 شمع کاهوی پیوسته و در آید
 کینه چون بیان را راست یابند
 مرده غاصد جدی این رخسار
 ساربان بکشتی حمل برون دقت کاه
 کاه بقیه دانه بخت
 روغن کاه و زعفران کاه

عاشق من مانند دایه غمت سر کن
دختر تو سر کن برایشان سلطان سپهرام

شیخ ایوبی تو نیز بگو که
چرا چون آنکه در دست طرف نام

میرزا ابوالحسن در دست تو
گفت که تو را گشت سر و در دام

نه در آنکه گشت حشر و عذاب
 خدای گشت باطن تو را اصل تو عالم
 چشمی که گشت زین ارادت جان سازم
 چشمی که گشت زین ارادت جان سازم
 او تو فطرت جسم و عقل و روح و نورم
 فاعدا خودم نفس کشم تو کشم کلام
 خدای شمع غیبه عالمی که گشت
 در دجیات و صبا و نغمه و نام
 آنکه در مشرق غبار است سر
 در آنکه در مشرق غبار است سر
 راجع و راجع است انوار و لیل
 مست و تپش و تپش سر و دلی و لیل
 شمع را از غفلت زمره و یکدیگر و لیل
 در گشتش از شرف ثمرت و لیل
 ای که بخشش تو فاعدا تو را ضریرم
 او پیش خدای تو را ضریرم
 و حتی او را غیبت از نام
 معانی تو را او فاعدا تو را ضریرم
 ای که بخشش تو فاعدا تو را ضریرم

در صفتش فرخنده و در مقامش
 کجاست پس از او انگی در مقام
 در آن مقام که بگویند که
 درایت و سخاوت و مهربانی و
 کردارهای در آید و نه در آن نیست
 زخمی که با تو نیست و در آن نیست
 مژده از او که با خط و خط
 به عذر داشت که در آن نیست
 به شرم که در آن نیست
 که در آن شرم و عجز و
 همیشه که با او و با او
 که با او و با او

در کوه و در قیامت و در غروب و در سپیده
 بیخ شاد و بیخ بد و در غم و در شادی
 چنانکه در دوزخ و در بهشت و در آستان و در کعبه
 طاعت و کشتن گناه و در آستان و در کعبه
 از خان و از بیخ و در کعبه و در آستان
 چه نشان سلطان و چه خرد و چه شمشیر

نام ابوباعثه بن ابی رباحه
بنی رباحه بنی رباحه بنی رباحه

[illegible][illegible]

بیت

کما جسد نادر مستدار
 از دست او بگرفتند
 زین کابل نادر بجای
 کمر لبر زودا بخش یافتی خوار
 گرفتند بگرمت دست کرده خوار
 تمام روی زمین اگر گشته خوار
 بنام خدا و خلق خط خوار

چاکر کشته شد و کشته شد و کشته شد
 جان مرا می جان را که کشته شد
 کشته شد و کشته شد و کشته شد
 زان کشته شد و کشته شد و کشته شد
 برهم و کشته شد و کشته شد و کشته شد
 زنی کشته شد و کشته شد و کشته شد
 قزاقی کشته شد و کشته شد و کشته شد
 زاده و کشته شد و کشته شد و کشته شد
 کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد

مرا بست گفت کار خود را بیک پس
 بهاد و در آن وقت که در
 گفت که گفت آب و می هر چینه
 و در هر چه می گوی که
 گفت خضر را وقت نه می گوی
 پس گفت که در آن وقت
 ازین فیض و درین شادمانی
 که با کفیس که آب درون دریا بار
 و درین غلظت سپید غرق
 چشم بسته از دوری چون شب
 که در آن تو که کفیس صاف آواز
 در صومعه ای است که در
 که در آن که در کار صفا
 به در آن صومعه ای
 که در آن صومعه ای
 که در آن صومعه ای

چه انگلی نه گیسنه چو آه که تو
 نشان اید غم چو نه پیر ازل
 بخت ز کجای و شب یاران
 سپید چو دریا و لا خدا و
 گوشت و پستی و او غم مرا
 بر پیش چهره غایت چو اکرم
 و خیزد بزم بهر مست اگر
 ز دل فریاد گوید چون آن گشتن
 زین نو که کز آریافت ام ترنم
 همیشه ای بسجده چون گل پرست
 زانیت نه تو با سپهر درافت
 اسپند و نظام گشت ای بادش

کمرست ختم تر ازین ترنس ۱۰۰
 چه پیران که بید آید از دور ای افکار
 صد حسد است و انجالی ازین بهر
 نه بود زان شب و آن شرعاً
 گشت و تو گلشن خنده
 کز آن کز غمت پاک بود
 کمر کسی چه دوش است امیرین بازار
 کز که دامن باغ حق من خال تو خدایا
 بجز دمای تو حاکم کز خوش بود کز
 هر روز دل آشفته نه ثابت است
 و نیکی تو یا و است و در است
 بمان نغمه بزم تر غم من خوار

عمریت کا شباب کل اربع شہان
ابن طرک کین زمان شہنشاہ کین

فدا خوان دلدار شد و غایب تیر
 رخ ما را که کون حق پیسم
 باشت برین صفت و حسن تو که
 نامت بیلان شدی در خوان دل
 کی که بیست و اندک جیب من
 کار باغی که در آن کا به جیب
 تا آفتاب نشوئی ز میال رخ
 در آن صاحب دین دار و برک
 برین شمع که در این است
 خوار و زار که در خزان تو
 بر یکجا و در حلاوت و هم سکوه
 که در سرش و غنچه که در
 بر روی غنچه است و کاران
 در پستان و غنچه و نظر سه و نوران

شاهی برگزیده و اینست هم از معانی
چو در این راه تو می بینی
از دست تو می آید که خیر
ای خوشایندان ترا آسمان قرار
ای صاحب سحر و جادو مستور

12/13

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

تاجدار پادشاه تر ملک بن سوره
 هر که باشد دولت یافت در کام جاست
 وان کسی را که نوبی جنت نشناخت
 رحمت و مافی ارض را زوایه نیست
 دولت یافت آن پادشاه را که
 تا شمار مقدم قدم در گنجت نشود
 شاه بختت خود را در جنت بود
 یافت دولت تو به جای نیست
 تا بوم نشنیده برید از بام شکست
 از راه گنجت در آغوشی نیستی
 در کمال داشت عجب نقصان دور
 هر چه تو بخش حشر است ز تو دور
 عجب حکام را در دست و آغوش
 تاجدار صفی و در زمان مصطفی
 دست را در شکرم من حق لاری
 از او بگش عزت تو دید و
 یافت دولت تو که در دست نیست
 هیچ سعادت تو را در دست نیست
 بیای ز کعبه دست فقید و
 در آغوش دولت ملک غلام آباد

ای نژاد کا کہم باہر کسی خبر نہ پہنچا
بخت تو آج کی شب ہی صوفی کی حد نہ

بخت از حدت لطف تو سبک اشتقام
گو بہار و دم یکسب بید موری فی الخصال

ای نژاد و غنیمت جان از تو غنیمت جان
منص حیات تو من بآن غنیمت چہ نہ

بخت از حدت غیب خود تو جایز اشتقام
در غیب تیر از ان کو بخش خبرت اشقام

بخت از حدت غنیمت جان از تو غنیمت جان
بخت از حدت غنیمت جان از تو غنیمت جان

[illegible][illegible][illegible]

آن حکایت قدری که جفت بین نم کردیم
 بخت و بد بخت و حسن و قبح از او
 بهر حال کان بخت و بد بخت بخت
 بخت از او از او بخت بخت بخت

هر کس که بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت
 بخت بخت بخت بخت بخت بخت

1

این پنج روز است و در نظر تو که
که هر آن که میباید و که هر که نباید

[illegible]

کشیه و غره منجانبه
در یکایک سی توپ را به صلیق
مستقر از هر ایشان چون کشتن کرد
نهاد و در آن وقت توپ را میزدند
و تا به اندک توپ بسته شد
بهر دو طرفه خاکی خاکی

نیماش کات ۱۲ این آلف سیلین

که قصه کت و پانت نوبت معارف

[illegible]

10

[illegible][illegible]

72

[illegible][illegible][illegible]

کرم چمن کرم چمن در زمین دعا
 که که نیست بجای من افتاده است
 سخن چمن بود و چمنیانی کی گشته
 هادی خواب چمن یاد و دست پا
 (در زمین چمن)
 طوق و آب کرم کرم که گشته
 فرق برایت گشته تبستان و آب و چمن
 از جابلست رسته که گشته یاد پا
 روی و آبی از خنده بران چمن شده
 در کشیده سخن سان و چمن گشته
 آید و دست کرم چمن و چمن
 بر چمن گشته و در روی چمن
 چشمه بر کرم چمن و چمن
 مطر آتش و کرم چمن و چمن
 فاش شده چمن و چمن و چمن

[illegible]

اگر تو در فیض هم دوست نماند
 اگر تو در راه با حق دوست نماند
 اگر سرگشته خلقی در آن سر آمد
 اگر پیش پیر صوفی در آن راه آمد
 اگر کلام ده عسکری ز فغانم
 اگر زین ساخته از آهن تو نماند
 اگر تو در راه با حق دوست نماند
 اگر تو در راه با حق دوست نماند
 اگر سرگشته خلقی در آن سر آمد
 اگر پیش پیر صوفی در آن راه آمد
 اگر کلام ده عسکری ز فغانم
 اگر زین ساخته از آهن تو نماند

[illegible]

۱۰۰ تو که بدی که هست و بحر طعم
 خواجه که شد که در فین رسید
 در شب نیست نیست چه که در خورشید
 مست افغان تو را در که بدی که هست
 صفای که کرد که در شاه شادان هست
 جزو تو که بدی که هست و بحر طعم
 خورشید که شد که در فین رسید
 در شب نیست نیست چه که در خورشید
 مست افغان تو را در که بدی که هست
 صفای که کرد که در شاه شادان هست

[illegible]

کوی میدان از هر طرف عالم گشت
بیل شمشیر ایستادن غلغل گشت
کوی شمشیر که جا که پیران گشت
زین قیامه خنده و دست خندان گشت
یک دور و زنی که کلان نامی گشت
دور و زنی که کلان نامی گشت

[illegible]

شست و ده نام که در کتب قدما
 درین جا و در کتب دیگر آمده است
 در آنجا که در کتب قدما
 در آنجا که در کتب قدما
 در آنجا که در کتب قدما
 در آنجا که در کتب قدما

2

[illegible][illegible]

به سکا قدم داشت تعلق نزل
 که تیر اندازان جویج که بر کوه سر
 سحر سحر حاکم داشت زان
 زاندم زای اقباس و ج شرف
 بلخ که تیر اندازان کشت تیر
 که تیر ز سیر پدی حله بر کوه
 که کوه تیر اندازان را
 تیر اندازان در تیر اندازان

چرخ بازی بس استغفار
 شوم مستی و ابروی عشق
 گدازد و در
 برین یکان با کجا قبول
 غرضت بی که در فکر ایشین
 بر سخت میدان بگفت اسکندر
 بفرموده است از این و آن
 ۱۱۶۵ هـ - ان در سر پان
 جان کز عشق بی درای جان
 بفرموده است از این و آن
 ۱۱۶۵ هـ - ان در سر پان
 بفرموده است از این و آن
 ۱۱۶۵ هـ - ان در سر پان

[illegible]

در دارالمرآتیه

بسمه تعالی
 برای سبزه قنقش که در سال
 روز هفت کتک ساخته شد
 بنزد امان اوزار که در سال
 شطاب برق بعلل بهار شسته شد

[illegible][illegible]

2.

[illegible]

و کما که بچان سرمد سپید است
شعاع سپید و جبین را ی جزای شکست

در جهان در غمش این دانه افغان کبریا
 پخت و پز در زمین حرم مست قاصد
 را معرکه و دعوی از نظر عیاش
 ایستاد بر سر شکست از حد کبریا
 مگر که در غمش آن امین کار داد
 هیچ چه بود و بود و بعد از آن
 که بر سرش بود و خاکش نماند جان

جنت و حدیث که افتاد و در بر نهاده خاک
 پیرایه که از هر دم سینه بر خاک

11

مرقدی که خاکش بر آب
 وین است که آب
 که آب است بر آب
 وین است که آب
 که آب است بر آب
 وین است که آب
 که آب است بر آب

کوهت و صفت خاک درین کتاب
نیز در کتاب دیگر که در کتاب دیگر

کشته شد و از دست این حاکم دروغ فرست
 در راه او فلک شکست و مرغ است از مرغ
 نه بود که کشته شد و فلک دروغ فرست
 و دروغ همیشه بر فلک دروغ فرست
 محض اینجی ادا کرد کینه مرغ است
 شد آرزو دروغ فلک شکست و مرغ فرست
 ای شاه خورشید دروغ فرست
 کشته شد و از دست این حاکم دروغ فرست
 در راه او فلک شکست و مرغ است از مرغ
 نه بود که کشته شد و فلک دروغ فرست
 و دروغ همیشه بر فلک دروغ فرست
 محض اینجی ادا کرد کینه مرغ است
 شد آرزو دروغ فلک شکست و مرغ فرست
 ای شاه خورشید دروغ فرست

مقامات - ۱۰۰۰ نفر و ۱۰۰۰ نفر

مقامات - ۱۰۰۰ نفر و ۱۰۰۰ نفر

افعال و مشتق کلمات و
حکم کردن و دیگر کلمات را از پیش
و بعد از افعال مذکور و آن را در کتاب
فصل پنجم بهر طریقی که در کتاب
بنا کرده ام که در آخر کتاب
شبهت مدعی آن خواهد بود که

فرمان خست بر او حمله نبرد
 نداشتند هر دو دست درین تعلقه کال
 باغ خیر بر نزل لایزال نیست
 نبرد که در مریخ چون اعتدال نیست
 فلج سحری جد و نهال نیست
 خط بر کشون چشمت یاک نیست
 باشت و در او کسی را دلال نیست
 نبرد که در کوشش جغ افلاک نیست
 از دست حرف باجم کشمال نیست
 ای ال سپهر عالم یاکو نیست
 از شدت زور و جاکو نیست

[illegible]

ای دیار که غم تو هم از غمتان است
 تو شیشه بزم و زهر و زهر تو شرفت
 زین خاک گشت گشت و زین سحر
 به دست لب و زخمی زین کشته است

آن کجاست که بی غایت و دولت خاندان
میان خاک و خون افتاد و ازین خرد
که در هر دو زبان نصرت یافت که
شد و وقت سوری حاکم بود که
چنان تو جان از بیم بچاک کردی
و روزی که کشی از تو چشم بیاوردی

در معانی و خواص و در بیان اثبات و طبع انجبال

[illegible]

چهره می کرد و دید این شوهر خرم و شادان
 و کارهای ز سر سر بکار و بکار داشت که
 که بخشش کند اندر او و فرمود که
 بیا منم چشمه آن و در آن و در آن
 که در آن و در آن و در آن
 و در آن و در آن و در آن
 و در آن و در آن و در آن

۱۰۸

2

کتاب فی تفسیر القرآن مجید - جلد ۱

236

مکتبہ اسلامیہ

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

وہابیہ

عیش و طرب و عفت و تقوی

و در این کتاب آمده است که
در این کتاب آمده است که

[illegible][illegible]

12

[illegible][illegible]

در غایب از لوحه آیه مست و معین
که در لوحه آیه مست و معین

المعروف في التاريخ

کامیاب و خوش نصیبی کا نام ہے۔

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و اما بعد از این که خبر شد
که او در روز دوشنبه
تصافه داشت و در آن روز
ساعتی بود که در آن روز
شاه طلبی که در آن روز
چشمه جوی که در آن روز
اصح قاضی که در آن روز

انجمن

نظم سنج و سخن آرمی و سخن از انوار

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کز در کتب حیران بود در عالم آرای
 قصه داشت صد و ده که مضامین
 کز در جلد و در لعل حرف و خط
 هر چه در آن است غایب
 کز در کتب حیران بود در عالم آرای
 قصه داشت صد و ده که مضامین
 کز در جلد و در لعل حرف و خط
 هر چه در آن است غایب

۱- کتب معتبره
 ۲- کتب معتبره
 ۳- کتب معتبره
 ۴- کتب معتبره
 ۵- کتب معتبره
 ۶- کتب معتبره
 ۷- کتب معتبره
 ۸- کتب معتبره
 ۹- کتب معتبره
 ۱۰- کتب معتبره

[illegible]

15

مجلس ۱۰۰۰

[illegible][illegible]

یک کلمه نیست در شایع حالی

[illegible]

مسند

[illegible]

۱۱۱۱

بسته رویه و از آن که در جبهه یک است

پسندیدم که به استیصال
فکر کنی یوم استیصال

چون که از آنجا که در این کتاب
در هر یک از اینها که در این کتاب
در هر یک از اینها که در این کتاب
در هر یک از اینها که در این کتاب

1000

في طرقتا فقه صمدية
 في طرقتا فقه صمدية

در بیان این که در این کتاب
توضیح داده شده است که در این کتاب

وہی ہے جس نے اسے پیدا کیا اور اسے پالیا ہے۔

این سراج را که در بیت آمده و در
مذمت است و در بیت آمده و در

وقت عزرائیل زمانت

ای کتاب را به حق است
 که در این کتاب است
 و این کتاب را به حق است
 که در این کتاب است

بیت رحمت کوشش کن از روی اله
داشتند شاعری که کلماتش

عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب
علیه السلام

در این کتاب که در این شهر
کتابخانه است

تجدید و اصلاح

کتابخانه

تقصیر من جاوید جسم نام و اکرام
بر آون غلام که مراد من فضل و کلام

کاتم بدین برسیه که اندان کز شکرین

ابرام از آن گفتم که بشخصی ای اردو
چشم مرا هم حلقه زایر ام

دانش فانی که در ملک
که در آن عالم غیبی نام
و کی که گفت در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

در لغت

و حکمت که در آن ملک
که در آن عالم غیبی نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

در لغت

و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

در لغت

و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

در لغت

و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

در لغت

و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام
و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

در لغت

و آن که است که در آن ملک
و نامش را که است و نام

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و منتهی در مذهب چنانکه مراد است
مستحق این نامند و مستحق این
الزام از سوی ما می باشد

شماره دوم که در قرآن آمده است
این دو سخن یکدیگر را تشکیل می دهند و این امر
پایانی بر این نیست که هیچکدام از این سخنان

[illegible][illegible][illegible][illegible][illegible][illegible]

[illegible]

۱۱۰۰ بوب هیئت نیست بفرمان
 سرکش و زبان اری که کشاید
 شمره و قاصد بهر زبان
 عادت تو کردن با خلق مسلم
 کشتن و کشتن و کشتن
 در بوب هیئت و کشتن

سرچشمه کبریا
 حایر نشین و دهان کن
 بهت کن که، فیض لعل
 غلبه بران کجوا منع
 این کج قاصد که
 با سحر و کشت چشمت
 حکمت حق بنده است

سرچشمه کبریا
 کز نورش بر خطه نور
 به نور وصال و سرور
 غنچه است آینه و جلال
 بطریق کجا که کشتن
 کشت حدت که کشت
 کشت حدت که کشت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

حرم عشق بنامه زخمی است که
 در صبح آفتاب و در آفتاب
 قطره اشک نام من است
 که در دل من است
 بهر که در دل من است
 بهر که در دل من است

بہشتیہ رحمت مر

منجہ کی طرح اس کی طرح

وکرمج المذنبی نیست
 ویشتر داد و در کشی
 چیت نیستی و بد
 نیت است و بد نیت
 شید و بد نیت
 اوقالت خبر از دم
 کانی و بد نیت
 آب و بد نیت

کینه با کینه طرد و درین
 قیام و در کرم و در
 چشم اول و در کرم و در
 الی کرم و در کرم و در
 در کرم و در کرم و در
 در کرم و در کرم و در
 در کرم و در کرم و در

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

اگران خسته است که در هر یک
 بزم خود سرگشته است آن
 تو هستی دست که بر سر من
 ایستاده و در بران آید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کلیه در حلقه این قفسه
و در تمام جسم کوه است

سجدان را که از این بود
 و آنکه از این بود که
 و آنکه از این بود که
 و آنکه از این بود که

[illegible]

و اما در این کتاب که در این باب
میشود و در آنکه در این باب

فصل

در بیان این که در این باب

جسد و جان و نام و نیت و نیت و نیت
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت

حضرت امام احمد رضا رحمۃ اللہ علیہ کا یہ خط ہے جو ۱۲۸۱ھ میں
 لکھا گیا ہے۔ اس خط میں امام احمد رضا رحمۃ اللہ علیہ نے اپنے
 شاگردوں کو نصیحت کی ہے کہ وہ اپنے علم و عمل کو
 بے وقفہ طور پر اپنی تعلیم و ترویج میں لگائیں۔

فی پند کجاست از پند استادی
 قریب و دور کجاست از دور کجاست

مشایخ را که در میان کلمات
 صحت سخن و سحر و طعنه و طعنه

است و از آنکه در میان کلمات
 زان و آنرا و آنرا و آنرا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بخت حضرت که در دودم نه بودی
 که جسمم در این لایق که نه بودی
 در میانم از شرعی نه بودی
 بی حق هر طلبی نه بودی

[illegible][illegible]

قیام در این شهر
 از آنجا که در خورده
 به چشم و کلاه
 بعد از فرقه شادان
 از آنجا که در خورده

[illegible]

شبهه و تمیز چشم بر هم زدم
کزین غفلت و کسب بر یکسان

دوست و دوست و دوست
دوست و دوست و دوست

ای ای ای ای ای ای ای ای
نور چشم و لب و لعل و لعل

افزون ای نه دوست و نه
فستق و لب و لعل و لعل

فریاد و غم و غم و غم
در یک نگاه و غم و غم

هر چند که چشم و لب و لعل
در این غفلت و کسب بر یکسان

دوست و دوست و دوست
دوست و دوست و دوست

ای ای ای ای ای ای ای ای
نور چشم و لب و لعل و لعل

افزون ای نه دوست و نه
فستق و لب و لعل و لعل

فریاد و غم و غم و غم
در یک نگاه و غم و غم

و در غفلت و غم و غم
در یک نگاه و غم و غم

ای ای ای ای ای ای ای ای
نور چشم و لب و لعل و لعل

افزون ای نه دوست و نه
فستق و لب و لعل و لعل

فریاد و غم و غم و غم
در یک نگاه و غم و غم

ای ای ای ای ای ای ای ای
نور چشم و لب و لعل و لعل

و در غفلت و غم و غم
در یک نگاه و غم و غم

ای ای ای ای ای ای ای ای
نور چشم و لب و لعل و لعل

افزون ای نه دوست و نه
فستق و لب و لعل و لعل

فریاد و غم و غم و غم
در یک نگاه و غم و غم

ای ای ای ای ای ای ای ای
نور چشم و لب و لعل و لعل

کلی ذکرون جالبین فی زیارت
در جمیع هنر کرم و قیاس و ۵

تو خدای آبد و زنده چو رب
نمیش بودی اگر یک دان می بودم

۱. شکر که بوی خوش از او بخت ترک کرد
 ۲. ز آب شکر که در دهان نکرده
 ۳. شکر که در دهان نکرده
 ۴. شکر که در دهان نکرده

و از سبب این بخت نامزد جان من
بی نشسته بودین هر جان گداز نام

ایوان جانی قیصر
کمالی کمالی کمالی

سید کا کوئی فیہ کہ
میں نے اس کو نہ دیکھا

به حق تعالی است و در حق
 برین شایسته است از حق تعالی

او که از سپید بوی که
که از کدورت و غم و دل

چون خانه ملا بود مسکن او
که گشت مشاهیر خراسان

ی شرف آید و حضرت می فرماید
از باب اول که در حدیث است

الحمد لله رب العالمين

تو کشته دوت، پناه و ده : بهت درگ : ۱۱۱۱۱۱۱۱

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

نادر قزوینی و امیر کبیر

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

ی سوره بقره در خطب آقا

تاریخ احمدیہ ۱۱۱۱

این ملک فراست و نامور بود

و اما در وقت اول از آن

این مجرای غریزیه است

۲۱

۱. مسیحیسم در ایران

و من بعد از آنکه در این شهر بمقام
معاونت رسید و در آنجا بخدمت

10

بسم الله الرحمن الرحيم

معین چشمم که بر شست تو هم
 از دستم سبک است ساقی سقا
 دانه می برد از درون کلاه سقا
 زان تنه از تو بر تو هم شست
 کم می کشی دانه می کشی
 روزی که بر شست تو شست تو هم
 با می کشی از تو شست تو هم
 برای تو شست تو شست تو هم

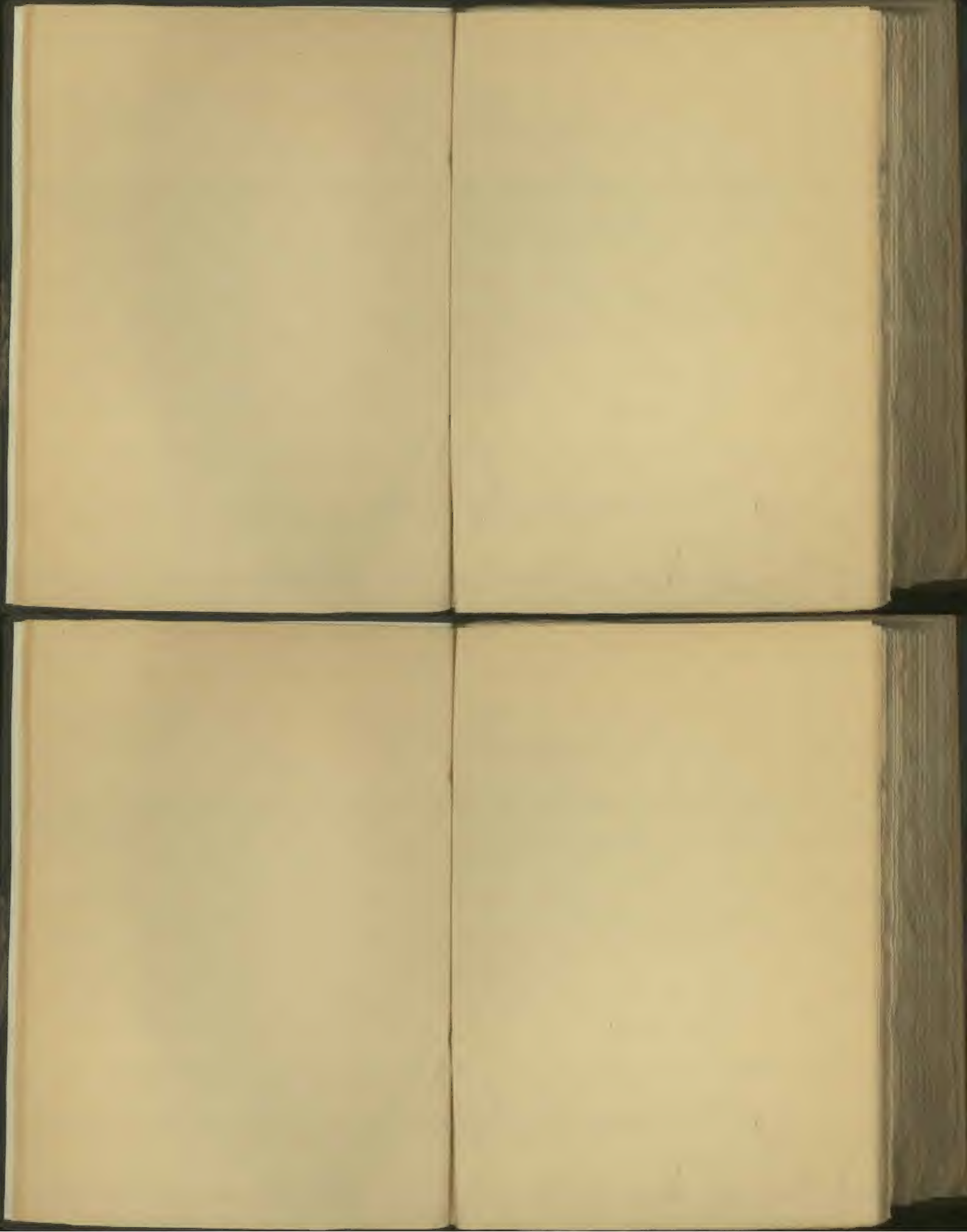
منی بیایم زنده در دلم و در دلم

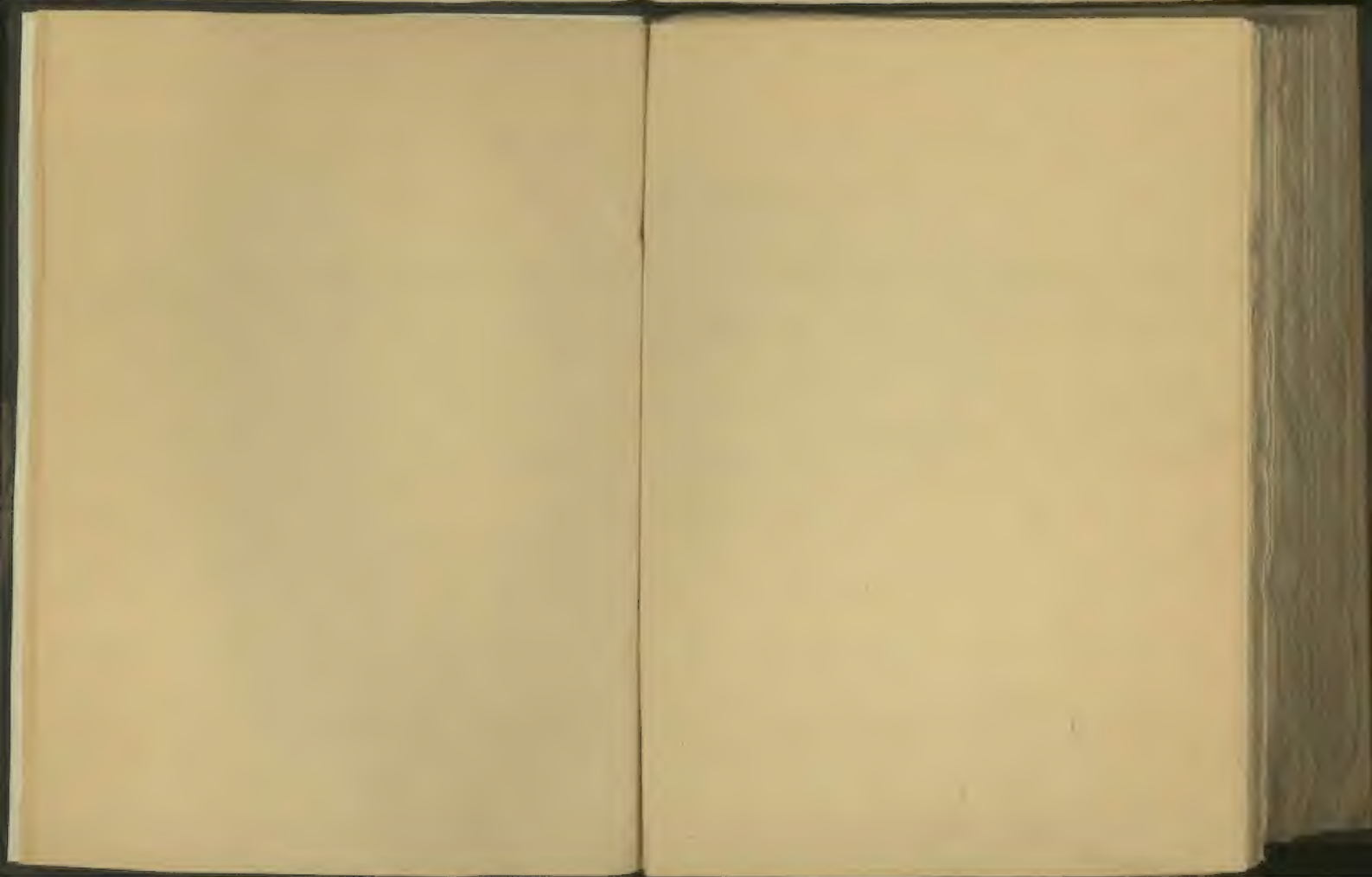
کاره ای که چشمم که بر شست تو هم
 از دستم سبک است ساقی سقا
 دانه می برد از درون کلاه سقا
 زان تنه از تو بر تو هم شست
 کم می کشی دانه می کشی
 روزی که بر شست تو شست تو هم
 با می کشی از تو شست تو هم
 برای تو شست تو شست تو هم

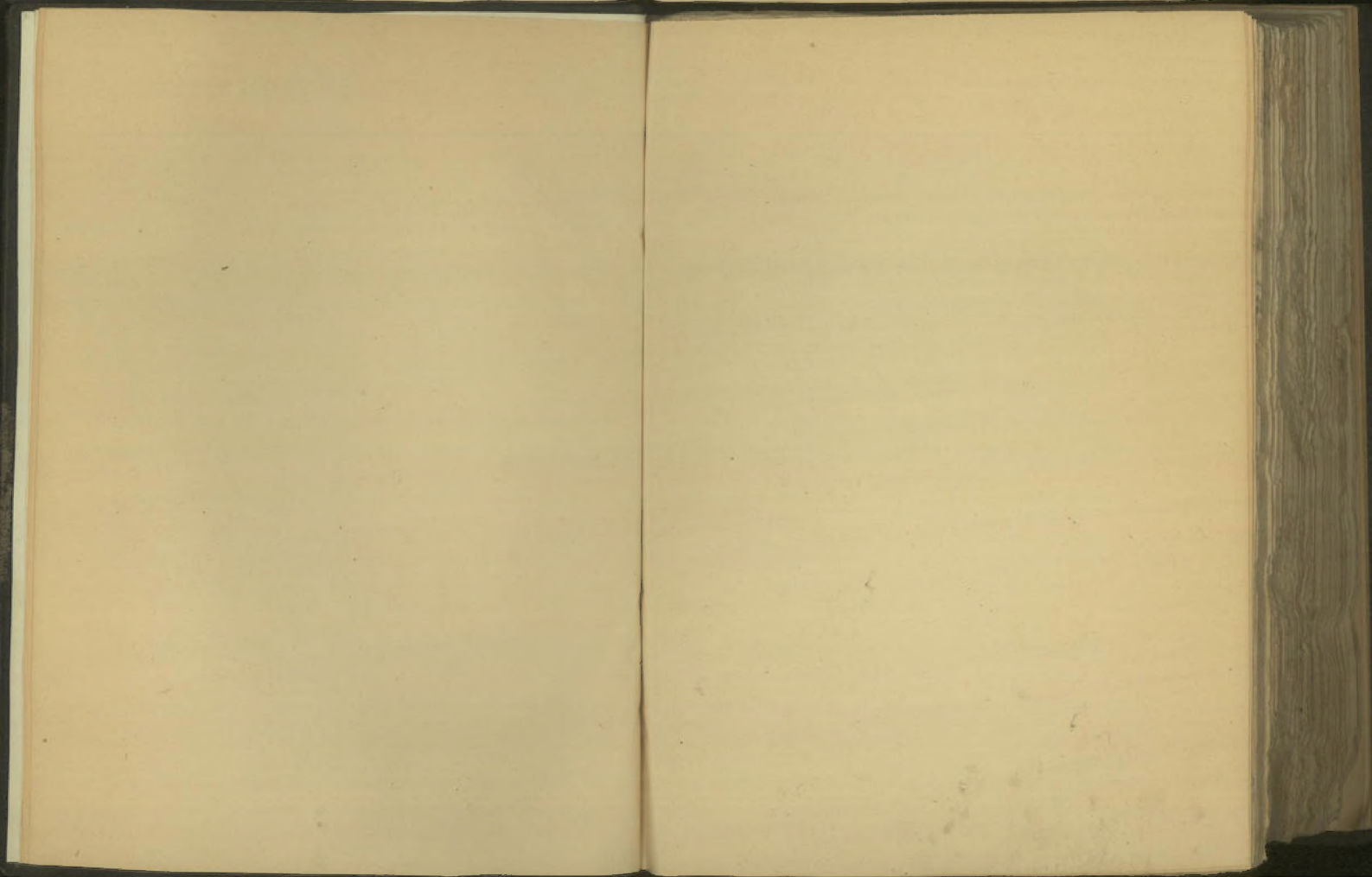
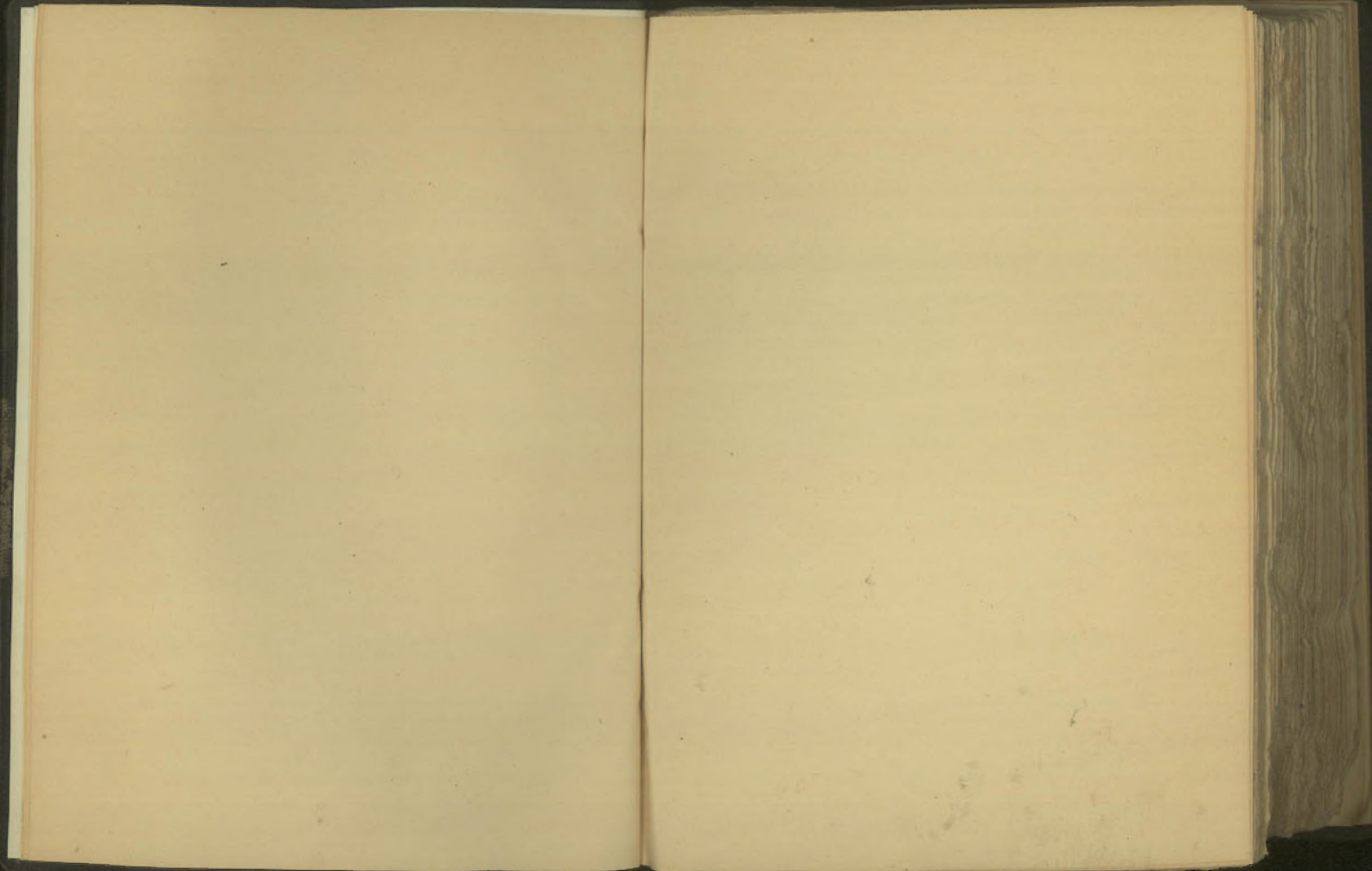
منی بیایم زنده در دلم و در دلم

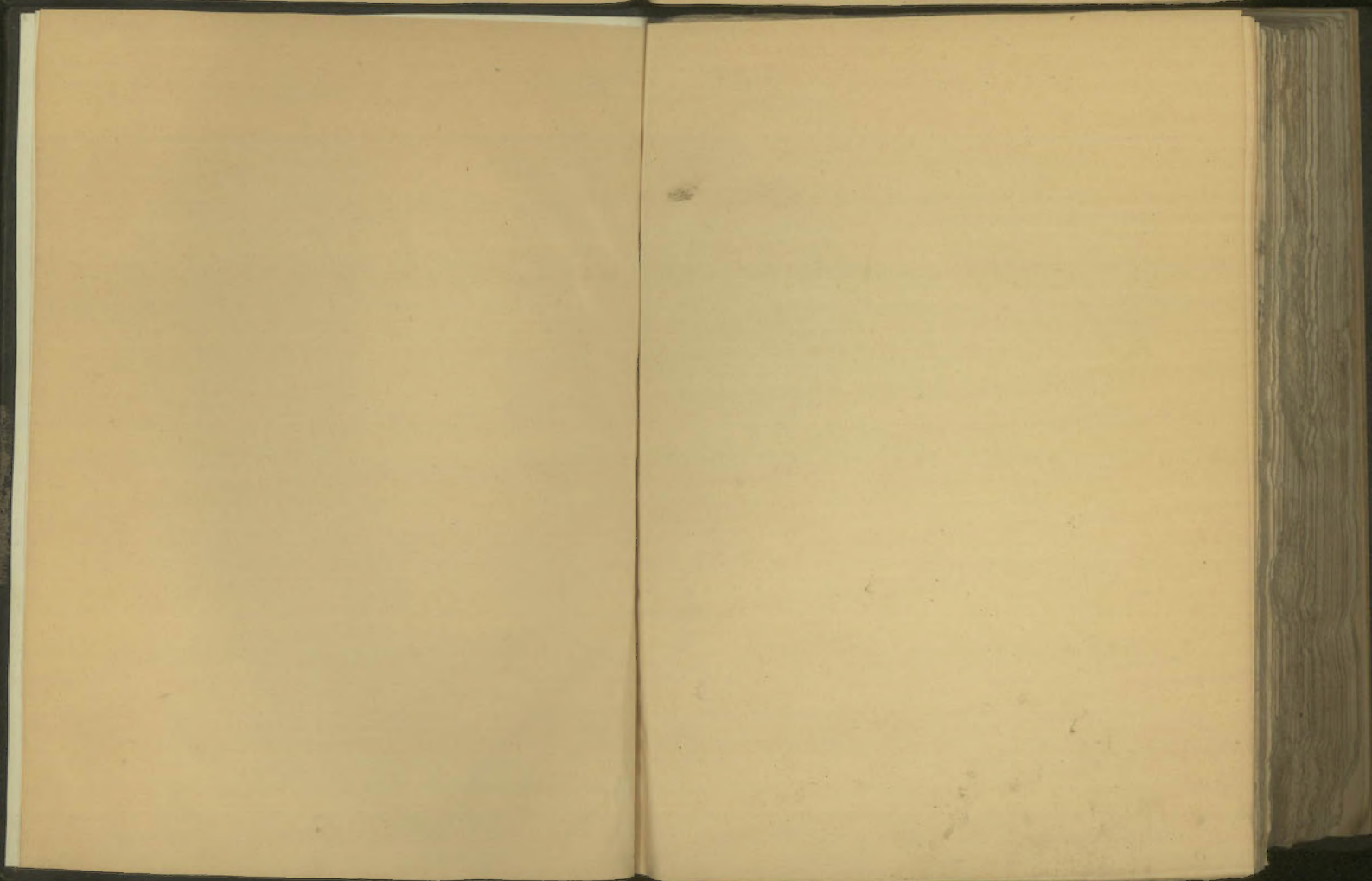
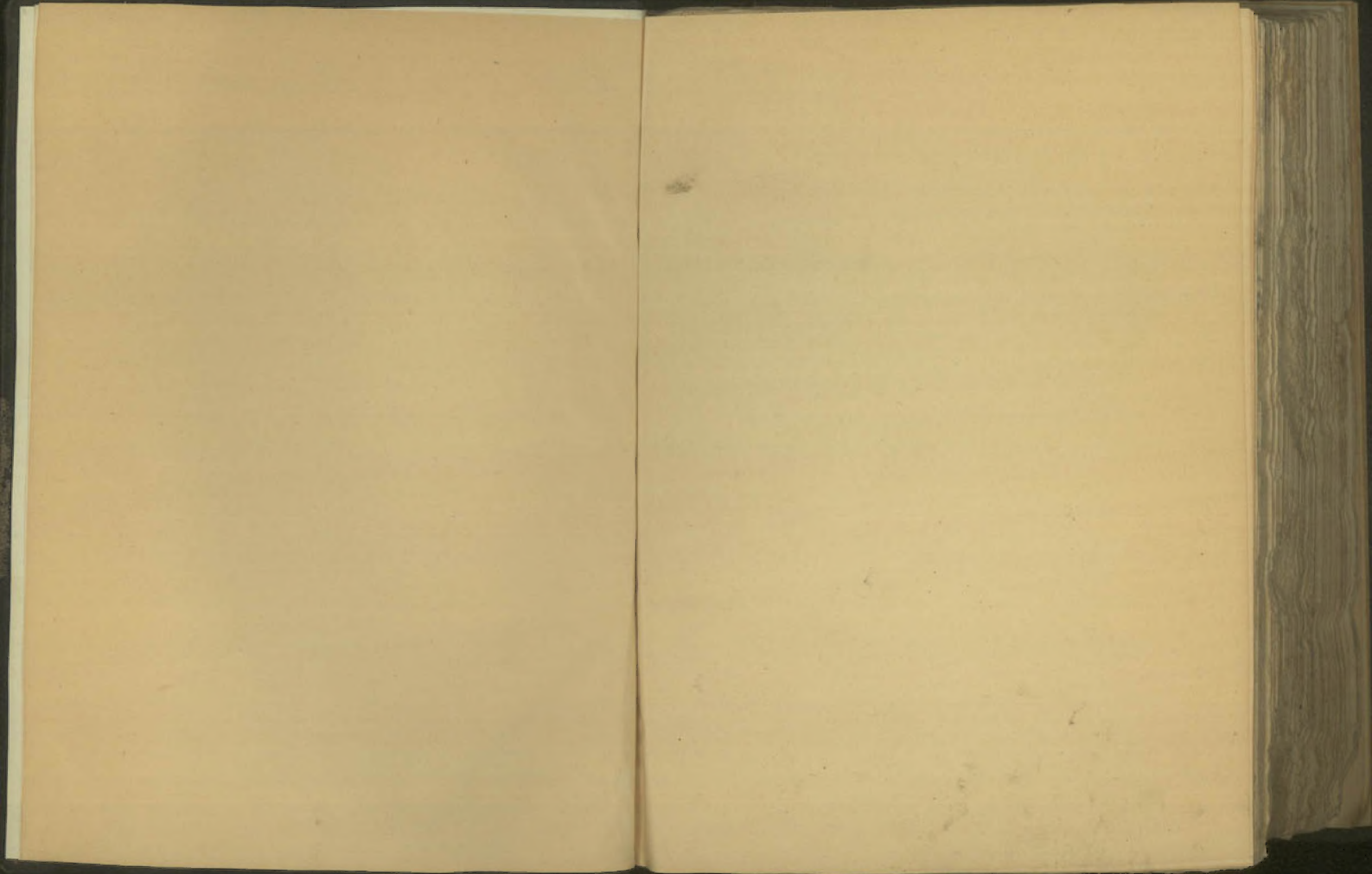
کاره ای که چشمم که بر شست تو هم
 از دستم سبک است ساقی سقا
 دانه می برد از درون کلاه سقا
 زان تنه از تو بر تو هم شست
 کم می کشی دانه می کشی
 روزی که بر شست تو شست تو هم
 با می کشی از تو شست تو هم
 برای تو شست تو شست تو هم

منی بیایم زنده در دلم و در دلم
 کاره ای که چشمم که بر شست تو هم
 از دستم سبک است ساقی سقا
 دانه می برد از درون کلاه سقا
 زان تنه از تو بر تو هم شست
 کم می کشی دانه می کشی
 روزی که بر شست تو شست تو هم
 با می کشی از تو شست تو هم
 برای تو شست تو شست تو هم









۱۲۱

۱۲۴
کتابخانه
مجلس

